رازهای عرفانی حج در تفسیرهای عرفانی قرآن

رحیم کارگر

چکيده

فريضه معنوي و شکوهمند حج، جايگاه ويژه ‌ اي در دين اسلام دارد و يکي از نشانه ‌ هاي تعالي روحي و اخلاقي مسلمانان است. حج عبادتي جامع، کامل، تأثيرگذار و حيات ‌ بخش است و به همين جهت حکمت ‌ ها و اسرار فراوان و درخور توجهي دارد.

آيات قرآن، ضمن بيان ارجمندي و بايستگي اين فريضه مهم، به ابعاد و زواياي مختلف آن پرداخته و فلسفه و رازهاي آن را به شکل ‌ هاي گوناگون مطرح ساخته است. اين انگاره، مورد توجه جدي تفاسير قرآني ـ به خصوص تفاسير عرفاني ـ قرار گرفته و نگاه معرفت ‌ گرايانه و باطن ‌ شناسانه آن ‌ ها را جلب کرده است. از ديدگاه صاحبان اين تفاسير، آيات مربوط به حج، اقيانوس بيکراني از معارف و مباحث عرفاني، اخلاقي و اشاري است که با ژرف ‌ نگري کشف و شهودانه و تأملات باطني و معنوي، مي ‌ توان آن ‌ ها را به دست آورد و بر زيبايي ‌ ها و حکمت ‌ هاي خيره ‌ کننده حج پي برد.

نوشتار حاضر، درصدد تبيين رازها و اسرار عرفاني و معنوي حج، از ديدگاه اين ‌ گونه تفاسير است.

کليدواژه: اسرار حج، تفسير عرفاني ـ اشاري، مقام قلب، باطن حج.

حج، نه تنها عبادتي است به گستردگي همة عبادت‌ها؛ که سرّي است به ژرفاي همة اسرار.

حج، نه تنها فريضه‌اي است به زيبايي همة فريضه‌ها؛ که رازي است از رازهاي سترگ آسماني.

حج، نه تنها محفل انس و دلدادگي است؛ که مجلس عروج و شعور و شهود است.

حج، يکپارچه شور است و غوغا، نور است و سرور، معرفت است و محبت، ايمان است و يقين، توحيد است و عرفان و....

حج، سرّ الله اعظم و ضيافت الله مکرّم است؛ هرکس گام در وادي حکمت‌هاي آن گذارد، سرمست و واله بيرون آيد و هرکس با بصيرت و معرفت، در ملکوت وجود آن وارد شود، واصل و شاهد از آن برگردد.

حج، کام تشنگان معنويت را با نور رحماني سيراب مي‌‌سازد و جان شيدايان دوست را با آب حيات يزداني، سرمست مي‌کند.

عارفان از جلوه‌هاي معنوي آن در حيرت‌اند و عاشقان از کاميابي در آن سرخوش. متألّهان در پرتو آن بيناترند و حکيمان از ظهورات الهي آن در عجب. مهم‌ترين و مطلوب‌ترين راه درک و فهم اين رازِ بزرگِ حضرت حق، مراجعة عارفانه به سخنان کعبه‌آفرين و بهره‌مندي از آيات قدسي قرآن است. استفاده از آيات قرآن كريم براي فهم حكمت‌ها و اسرار حج، ظرافت‌ها و لطافت‌هاي خاصّ خود را مي‌طلبد كه در اصطلاح به آن «روش تفسير عرفاني و اشاري» گفته مي‌شود.

يکي از روش‌هايي که به‌طور جدّي آيات مربوط به حج را مورد توجه قرار داده و تفاسير و برداشت‌هاي متفاوتي از آن‌ها ارائه كرده، تفسير اشاري ـ باطني (عرفاني) است. «اشاره» در اصطلاح به معناي چيزي است که از کلام استفاده مي‌شود؛ بي‌آن‌که کلام براي آن وضع شده باشد.

تفسير اشاري (عرفاني ـ باطني)، به اشاراتي مخفي گفته مي‌شود که در آيات قرآن کريم موجود بوده و بر اساس عبور از ظواهر قرآن و توجه به باطن، استوار است؛ يعني، از طريق دلالت اشاره و با توجه به باطن قرآن، مطلبي از آيه برداشت و نکته‌اي روشن مي‌شود که در ظاهر الفاظ آيه، بدان تصريح نشده است. به عبارت ديگر، اشارات آيه، لوازم کلام هستند که از نوع دلالت التزامي به شمار مي‌آيند.1

همچنين تفسير عرفاني، ناشي از نگرش خاص به جهان هستي، پديده‌ها و واقعيت‌هاست. عرفان يعني شناخت؛ شناختي كه بر اثر سير و سلوک و مجاهدت با نفس از دريافت‌هاي باطني به دست مي‌آيد.

راه و روش اهل عرفان، همان راه و روش اهل ذوق است؛ اهل عرفان مي‌گويند: حقايق هستي را مي‌توان با دريافت‌هاي باطني و با مجاهدت و رياضت به دست آورد؛ از اين رو، آنان مي‌کوشند باطن خود را جلا دهند تا به آينه‌اي براي انعکاس حقايق نهفتة جهان تبديل شوند و اگر دستاوردهايشان نزد ديگران، صرف مدّعا تلقّي شود و باور نکنند، باکي نباشد؛ زيرا براي آن نيامده‌اند که مطالب را براي ديگران اثبات کنند؛ بلکه تنها شيفتة درک حقايق عالم مُلک و ملکوت‌اند.‌2

اهل عرفان با اين شيوة درون‌بينشي و خودمحوري، به سراغ حقايق ديني ـ از جمله فهم معاني قرآن ـ مي‌روند. آن‌گونه آيات را تفسير و تأويل مي‌کنند که ذوق شخصي آنان اقتضا مي‌کند. از ديدگاه اهل بحث و صاحب‌نظران، تفاسير اين گروه، بيشتر به تفسير به رأي مي‌ماند؛ زيرا مستندي جز ذوق و دعوي دريافت باطني ارائه نمي‌کنند. گاهي نيز از باب «مجازات»، به استدلال مي‌پردازند تا براي خصم حجّتي باشد.

مکتب عرفان بر شش عنصر اساسي استوار است که پايه‌هاي اصلي عرفان را تشکيل مي‌دهند:

1. وحدت وجود 2. کشف و شهود 3. فناي در حقيقت و فناي في الله 4. سير و سلوک 5. عشق به جمال مطلق 6. راز و رمز.3

در برخي از احاديث از امام سجّاد و امام صادق(ما) نقل شده است:

«کتاب خداوند ـ عزّ و جلّ ـ بر چهار پايه استوار است: عبارت، اشارت، لطايف و حقايق. عبارت‌هاي قرآن، براي عموم مردم است و اشارات آن، براي افراد خاص، لطايف قرآن براي دوستان و اولياست وحقايق آن براي پيامبران.»4

علامة طباطبايي در مقدمة الميزان مي‌نويسد: «... در احاديث از پيامبر(ص) و ائمه: وارد شده که قرآن، ظاهري دارد و باطني و باطن آن باطني دارد تا هفت يا هفتاد بطن. اما اهل بيت: همراه با ظاهر، به باطن نيز توجّه مي‌كردند و به تأويل و تنزيل ـ هر دو ـ توجّه داشتند.»

اين مطلب در انتقاد به روش تفسير اشاري است که اهل آن، به سبب مشغول ‌بودن به سير باطني در خلقت و توجه بيشتر به آيات انفسي و توجّه کمتر به عالم ظاهر و آيات آفاقي، تنها به تأويل قرآن پرداخته و تنزيل (ظاهر قرآن) را کنار گذاشتند.5

اهل عرفان مي‌گويند: قرآن ـ که داراي ظَهر و بطن است ـ مفاهيم بلند و گسترده‌اي دارد که از اسرار پنهاني آن محسوب مي‌شود و فهم آن، تنها مخصوص خواص است که با اسرار شريعت سر و کار دارند. اهل عرفان ـ عموماً ـ از همين زاويه به قرآن نگريسته و خواسته‌اند با تأويل ظاهر قرآن، به باطن آن پي ببرند ولي ميزان موفّقيت آنان به مراتب استعداد و مقدار قابليت ايشان ـ براي دريافت فيض ـ بستگي دارد. برخي نسبتاً و برخي کاملاً موفّق‌اند؛ برخي نيز کاملاً ناموفّق و گمراه‌اند.

از ويژگي‌هاي فراگير تفسير عرفاني، جهت‌گيري مشخص آن به سوي تزكيه و تهذيب نفس، مراحل سير و سلوك و آراسته‌شدن به مکارم اخلاقي است. مفسّران در اين روش، به دنبال همين هدف و در پي آن‌اند که از درون قرآن، وسيله‌اي براي رسيدن به آن به دست آورند؛ هرچند کشف اين وسيلة قرآني به سختي انجام مي‌گيرد و به حسب متعارف امکان ندارد و چه بسا نظر خود را بر قرآن تحميل کرده‌اند و اينان همان گروه ناموفق و گمراه‌اند!

بر اين اساس، مرحوم آيت الله معرفت معتقد بود که: ما تأويلات غير مستند اين افراد را منکر هستيم، اما قبول داريم که قرآن ظاهري دارد و باطني؛ هما‌نگونه که از پيامبر(ص) حکايت شده است... باطن قرآن عبارت است از مفهوم عام شامل که از محتواي آيه استنباط مي‌شود؛ يعني آيه به طوري تأويل مي‌شود و به جايي باز مي‌گردد که بر موارد مشابه در طول زمان منطبق شود.6

امام خميني(قده) نظر روشن‌تري نسبت به اين رويكرد اشاري دارد؛ چنان‌كه مي‌فرمايد:

«استفادات اخلاقي و ‌‌ايماني و عرفاني، به هيچ وجه مربوط به تفسير نيست تا تفسير به رأي باشد... محتمل است؛ بلکه مظنون است که تفسير به رأي، راجع به آيات احکام باشد که دست آرا و عقول از آن کوتاه است و به صرف تعبّد انقياد از خازنان وحي و مهابط ملائکة الله بايد اخذ کرد.»7

به نظر ايشان، برداشت‌هاي عرفاني از آيات، از مقولة تفسير نيست؛ بلکه از لوازم کلام است که شايد بطون باشد.

به هرحال مي‌توان بر اساس برخي ضوابط و قواعد تفسيري، برداشت‌هاي عرفاني و اشارات اهل عرفان را مورد توجّه قرار داد8 و اسرار و معارفي از آن‌ها استخراج کرد. در اين نوشتار نيزـ بدون موضع‌گيري خاصّي ـ اشارات و نکات عرفاني قابل برداشت از آيات در مورد حج نقل و لطايف باطني آن با توجّه به آثار سترگ حج، بيان مي‌شود. پيش از ذكر اسرار و رمزهاي عرفاني حج، ابتدا به اين نكته مي‌پردازيم كه حج مي‌تواند عاملي براي سلوك و صعود روحاني و عرفاني انسان باشد و بر اين اساس، حج‌گزاران عارف، خود را براي اين سفر معنوي و دروني آماده مي‌كنند.

حج، سير عرفاني

حج، نه تنها سفر جسماني که سيري است روحي و قلبي و طيّ مراحل و منازل مختلف عرفاني. اين سير و سلوک انسان‌ساز، هم در اصلِ حج و هم در اعمال و مناسک و مشاهد آن، ديده مي‌شود. براي نمونه، تأمّل در جملة ( فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْكُرُوا اللهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ...‏ ) مي‌توانيم به اين سرّ برسيم که اين آية شريفه مرحلة «سفر من الحقّ إلي الخلق بالحقّ» را مطرح مي‌کند.

توضيح اين‌که سالک راه بيت‌الله، با احرامِ خود، سفر «من الخلق إلي الحق» را آغاز کرده وآنگاه در طواف و سعيِ «عمره»، اين مرحله تمام شده و با احرام حجّ تمتّع و در حرکت به سوي عرفات و در وقوف عرفات، مرحله دوم سفر «من الحقّ إلي الحقّ بالحقّ» تکميل مي‌شود. با افاضه از عرفات به مشعر الحرام، سفر سوم (من الحقّ إلي الخلق بالحقّ) آغاز خواهد شد و همين‌طورکه جريان اوّل در عمره ـ که از احرام شروع شده بود ـ به خوبي منطبق به سفر اوّل مي‌شود؛ جريان دوم نيز که از احرام حج با عرفات بود، کاملاً منطبق با سفر دوم است؛ به‌خصوص که در سرزمين عرفات با تحقّق توجّهات روحاني و معارف و مشاهدات ربّاني اين سفر تکميل مي‌شود.

آري در عرفات همة فيض‌ها و تجلّيات انوار معارف و حقايق، از جانب خداوند متعال بوده و چيزي به جز زمينه و مستعد ساختن خود، از عهدة بنده برنمي‌آمد و از اين لحاظ اشاره‌اي به اين جهت نشد؛ ولي در مشعرکه در سفر سوم است، به ذکر الهي اشاره شد و کلمة «شعور» نيز که به معناي ادراک دقيق و احساس لطيف است، با اين مرحله که پس از پايان‌يافتن مرحلة عرفان و شهود و اسماء است، متناسب خواهد بود.

آري، سالک تا حقيقت ادراک و احساس دقيق و لطيف را درنيافته و قدرت تمييز و تشخيص امور خارجي را با نيروي غيبي حق تعالي (بالحقّ) پيدا نکرده است، نخواهد توانست در اين مرحله موفّق باشد.

پس از اين مرحله، سفر چهارم آغاز مي‌شود و آن سفر «من الخلق إلي الخلق بالحقّ» است و در اين‌جا، توجّه او به انجام وظايف الهي و عمل به تکاليف و دستورهاي ديني و هدايت بندگان خدا و تعليم و تربيت آن‌ها و سير آنان به سوي پروردگار متعال ـ که سفر اوّل از اسفار گذشته است ـ خواهد بود و به اين معنا اشاره مي‌فرمايد آية ( وَ اذْكُرُوهُ كَما هَداكُم‏ )؛ يعني، پيوسته و در همة امور، عنوان «بالحقّ» را منظور بدار. پس سالک در هدايت و دستگيري بندگان خدا، تمام خصوصيات سلوک و جزئيات سير خود را در نظر داشته باشد و مطابق آن‌چه گام برداشته، از جهت عمل و فکر و اخلاق و توجّه و اخلاص، با کمال دقّت به ديگران تذکّر بدهد... 9

حج بود در نزد ما توحيد ذات

عمره باشد نيز توحيد صفات

وآن مقاماتي که هست اندر طريق

باشد اتمامش ز ادراک عميق

سير في الله و إلي الله را تمام

مي ‌ نمايد در سلوک از هر مقام

باز دارد گر شما را نفس دون

زان مقاصد زان مراتب زان شؤون

زود بايد نفس را قربان نمود

کار مشکل را به خويش آسان نمود

در زمين کعبة دل کان مناست

اين تمنّا قلب را از ما به جاست 10

براي درک اين معناي روحاني و لطيفة يزداني، بايد اسرار و حکمت‌هاي بي‌شمار آن را دريافت و در پرتو درک آن‌ها، راهي به باطن و حقيقت حج يافت. در واقع شناخت عارفانة اسرار و رازهاي بي‌شمار حج، سالک را در سير روحاني و الهي خود مصمّم‌تر، بيناتر و راسخ‌تر مي‌سازد و او را در مسير شهر عشق و وصال قرار مي‌دهد. در اين راستا به بيان اشارات و لطايف عرفاني قرآن دربارة حج مي‌پردازيم. آيات رحماني دربارة حج، محدود و اندک است؛ اما داراي چنان مفاهيم و اشارات عميق و گسترده‌اي است که انسان آگاه و متفکر و سالک الي الله را مدهوش مي‌سازد و او را واله و شيداي حضرت دوست مي‌کند. هرکدام از آيات مربوط به حج و مشاهد مقدس، داراي حکمت‌ها و اسرار بي‌شماري است؛ اما در اين‌جا تنها به اجمال، اسرار و رازهاي عرفاني حج و مناسک آن بيان مي‌شود. بعضي از حکمت‌ها و لطايف عرفاني حج به ترتيب زير قابل تحليل و ارزيابي است:

يکم؛ توجّه به مقام قلب

قرآن کريم در مواردي اشاره به بيت الله و کعبه دارد و آن‌جا را خانه‌اي مبارک، مرکز هدايت جهانيان، دارندة آيات بي‌شمار، محلّ امن و آرامش و مکان حج مي‌داند؛ ( إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذي بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَ هُديً لِلْعالَمين‏، فيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ إِبْراهيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً وَ لِلهِ عَلَي النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ... )11. امّا اين تجلّيات ظاهري، رحمت و عنايت الهي است و باطن آن توجّه به «مقام قلب» است. برخي از محقّقان مي‌گويند:

«نخستين خانه ‌که در مکّه صدر انسان است، به جهت منظوريت و لکن «يَنْظُرُ إِلَي قُلُوبِكُم‏ وَ نِيَّاتِكُم‏» ، موضوع شده، خانة دل است و جميع اجزاي وجود، به برکت دل به حق راه يابند، چه، هرگاه که اشعه لوامعه نظرات تجلّيات ربّاني بر دل افتد، آثار انفتاح و انوار انشراح از صفحة وجه او لائح گردد و به صفت سعت «وَلکِن يَسَعُنِي قَلْبُ عَبْدِي» متصف گشته، مظهر اسرار «بِي يَسْمَعُ وَ بِي يُبْصِرُ» شود و در اين خانه علامات روشن است که طالب آن‌ها، بر مطلوب خود استدلال مي‌کند و مقام ابراهيم ـ که مقام تسليم باشد ـ يکي از آن‌هاست.»12

مراد از قلب، همان گوهر مجرّدِ ملکوتي است که انسانيت انسان به آن بستگي دارد. مقام قلب در قرآن، آن‌چنان عالي است که آن‌جاکه سخن از وحي (يعني، ارتباط انسان با خدا) به ميان مي‌آيد، قلب ذکر مي‌شود. «قلب» در قرآن از موقعيت بسيار ممتازي برخوردار مي‌باشد و اکثر کارهاي نفساني به آن نسبت داده شده است. حيات انسان بستگي به قلب و روح دارد؛ اوست که بدن را اداره مي‌کند و همة اعمال و حرکات از قلب سرچشمه مي‌گيرد. مقام قلب آن‌چنان عالي است که مي‌تواند فرشته وحي را ببيند و سخنش را بشنود؛ چنان‌که در قرآن مي‌فرمايد: «در اين‌جا خدا آن‌چه را که وحي‌کردني بود به بنده‌اش (پيامبر اسلام)، وحي کرد و قلب پيامبر در آن‌چه (فرشته) مشاهده کرد، دروغ نگفت.»13

در تفاسير عرفاني، «بيت»، اشاره به قلب است؛ زيرا آن نيز بيت الهي است. اين خانه برتر، براي مشاهدة اسرار جبروت و انوار ملکوت الهي و يقين به شهود حق است. اين انسان است که بايد بيت خدا (قلب) را از بيگانگان و کدورت‌هاي نفساني پاک سازد و آن‌جا را محلّ ورود اسرار و مشاهدات قرار دهد؛ چنان‌که در تفسير «البحر المديد» آمده است: «الإشارة بالبيت إلي القلب؛ لأنّه بيت الربّ، أي: هيأنا لإبراهيم مكان قلبه؛ لمشاهدة أسرار جبروتنا و أنوار ملكوتنا، ليكون من المُوقنين بشهود ذاتنا، و قلنا له: لا تشرك بنا شيئًا من السِّوي، و لا تري معنا غيرنا، و طهِّر بَيتي، الذي هو القلب، من الأغيار و الأكدار، ليكون محلاً للطائفين به من الواردات و الأنوار، و العاكفين فيه من المشاهدات و الأسرار، و الركع السجود من القلوب التي تواجهك بالتعظيم و الانكسار، فإنَّ قلبَ العارف كعبة للواردات و الأسرار، و محل حج قلوب الصالحين و الأبرار». 14

جميع اعمال شرعي، فرعي و مناسک ظاهري، صورت‌هاي اعمال لطيفة انساني است که راهبر به سوي خداست و مناسک باطني قلبي و جميع مساجد و خانه‌هاي صوريِ خدا، صورت‌هاي معابد باطني انسان و نمودي از مواقف و ايستگاه‌هاي سالک در سلوکش مي‌باشد و صورت‌هاي خانه‌هاي حقيقي خداست که همان دل‌هاي سالکين به سوي خدا مي‌باشد. ‌ايمان در آن‌ها داخل و از سينه‌هاي گشوده‌ شده به اسلام، به سبب دخول ايمان در آن، جدا و ممتاز مي‌شود وکعبه، چون بناي ابراهيم(ع) است‌که به وسيلة قلب تحقّق پيدا کرده است و بيت حقيقي خداي تعالي است که با جميع مناسک و معابدش، مظهر قلب گشته است، لذا همة آن‌چه بر قلب جاري مي‌شود، برکعبه نيز جاري مي‌گردد؛ زيرا قلبِ گوشتي چون اوّلين نقطه از بدن انسان است که آفريده شده است و آن مظهر قلب معنوي است که قبل از همة عوالم روحاني آفريده شده؛ از باب اين‌که ربّ النوع قبل از همة مخلوقات خلق شده است، لذا خداوند حکم آن قلب را بر کعبه جاري ساخته و فرموده است: ( إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ...‏ ) و چون قلب، قبل از تنزّل و پايين آمدنش به زمين، عالمِ صغير، مانند مرواريد سفيد بود، بعد از تنزّل و پايين آمدن و اختلاط با اهل عالم صغير، رنگا رنگ گشت وگسترش زمين عالم صغير از زير آن شروع شد و از حيث گوشت صنوبري‌بودن ـ از حيث روحانيتش ـ در وسط اين عالم قرار گرفت؛ زيرا نسبت آن به جميع اجزاي بدن مساوي است و مولد و محلّ تولّد ولايت قرار گرفت و مورد توجّه جميع اهل عالم صغير در مقاصد و مناسکشان شد و محلّ امن کساني که در آن‌جا يا حريم آن‌جا داخل شدند، شد و نسبت به امور اهل مملکتش قيام نمود و مقوّم آن‌ها گشت و برکت و روزي دهنده از جميع ميوه‌ها شد، براي کساني که از اهل آن مملکت باشند يا نباشند و مرجع مردم قرار گرفت و در مملکت خود اصل جميع قريه‌ها و بر همه لازم شد که به سوي آن رجوع کنند و لباس انانيت را نزد آن از تن برکنند و دور آن طواف کرده و نزد آن توقّف و تردّد نمايند و قبل از رسيدن به آن، انانيت خويش را بکشند و قربان کنند... چون چنين بود، از کعبه نيز به مانند آن خبر داده شد و خداي تعالي براي کعبه نيز همانند قلب، مناسک و اعمال قرار داد و شايد تو، با اين بيان، به اجمال از حکم جميع احکام حج و مناسک آن آگاه باشي. کسي‌که از آن‌چه ما گفتيم غفلت داشته باشد، تنها به ظاهر اخبار در اوصاف خانة خدا توجّه مي‌کند و نيز کسي که به صورت ظاهر اعمال و مناسک حج نگاه کند، آن‌ها را داراي صحّت و حکمت عقلاني نمي‌بيند، بلکه آن‌ها را دروغ و لغو مي‌پندارد و اگر از خدا، يا از اهل اسلام نترسد، در آن‌ها طعنه مي‌زند، همان طور که کفّار طعنه مي‌زنند. 15

بر اين اساس است که اعمال قلبي و روحي، پيوسته و مداوم هستند و همة مکان‌ها و همة زمان‌ها براي آنان، حج و سلوک عرفاني است. قرآن مي‌فرمايد: ( الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ... )؛ اين آيه اشاره است به اين‌که: اعمال بدني، محدود به زمان و مکان است؛ اما اعمال روحي و قلبي، زمان و مکان مخصوصي ندارد. پس در حجّ دل‌ها، همة زمان‌ها، ميقات است و همة مکان‌ها عرفات. حجّ دل‌ها، اعتکاف در محضر داناي غيب‌هاست و شب و روز ندارد و سرمدي است. هر زماني نزد آنان، شب قدر است و هر مکاني براي آن‌ها عرفات؛ چنان‌که گفته‌‌اند:

لَو لاَ شهودُ جمالكم فـي ذاتي

ما كنتُ أَرْضَي ساعةً بِحَياتي

إن المحبَّ إذا تمكَّنَ فـي الهَوَي

والحبّ لــم يَحْتَجْ إلـي ميقاتِ

و ديگري گفته است:

كُــلُّ وقــتٍ مِــنْ حَــبيبِي

قــدْرُهُ كــأَلْــفِ حَــجّــَة

فــازَ مَــنْ خـلَّي الشَّوَاغِلْ

وَ لِــمــوْلاَه تَـــوَجَّـــــهْ

کسي که مي‌خواهد حجّ باطني (و قلبي) داشته باشد، پس بايد ملتزم به ادب، سکوت، ‌انديشه و نظر باشد. «فمَنْ فَرض علي قلبه، حجَّ الحضرة فيلتزم الأدب والنظرة ، والسكوتَ والفكرة » .16

دوم؛ تطهير خانة دل

قرآن كريم در بارة حضرت ابراهيم مي‌فرمايد: ( وَ إِذْ بَوَّأْنا لإِبْراهِيمَ مَكانَ الْبَيْتِ أَنْ لا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ )،17 در آية ديگر نيز با تأکيد بيشتري مي‌فرمايد( ...وَ عَهِدْنَا إِلي‏ إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُود ).18

خداوند در هر دو آيه فرمان مي‌دهد که خانة خدا را براي طواف‌کنندگان، معتکفان، راکعان و ساجدان پاکيزه سازند و جلوه‌هاي شرک و کفر را از بين ببرند. در واقع مي‌فرمايد: خانة مرا از بت‌ها و چيزهاي ناشايسته پاک سازيد. هر ميهماني بايد توجّه داشته باشد که نبايد محلّي را که به آن وارد مي‌شود و پاک و پاکيزه است، آلوده و کثيف کند؛ مخصوصاً خانة خدا را که به امر او و به دست انبياي بزرگ، پاک مي‌شود. البته آلودگي و خبائث معنوي، بسي بالاتر و زشت تر از آلودگي ظاهري است.

(عَهِدْنَا) ؛ به اين معنا است كه فرمان فرستاديم به سوي ابراهيم و اسماعيل تا خانة مرا از اوثان و انجاس و خبائث و معاصي و طواف جنب و حائض پاک سازيد، براي طواف‌کنندگان و مقيمان و معتکفان ... اهل اشارت بر آنند که خانة دل را ـ که حرم دوست است ـ از ادناس تعلّقات کونين پاک داريد و گفته‌‌اند: تطهير بيت از ادناس اوزار و تطهير دل، از ملاحظة اغيار است.19

اگر حريم دل از غير دوست سازي پاک صفاي وحدت صرف اندرو کني ادراک

از نظر صاحب تفسير «لطايف الاشارات»، در ظاهر، امر به پاک‌کردن «بيت» است؛ اما در باطن و حقيقت، اشاره به تطهير «خانة دل» است. پاکي «بيت»، به محافظت آن از آلودگي‌ها و چرک‌هاست و پاکي دل، به مواظبت آن از بيگانگان و اغيار.

طواف حج‌گزاران پيرامون کعبه، در لسان شارع معلوم و طواف باطني براي اهل حقيقت روشن است. پس دل‌هاي عارفان واقعي، هميشه در حال طواف است و دل‌هاي موحّدان اهل حقيقت، پيوسته در حال اعتکاف. قلب‌هاي قاصدان يار، هميشه در خضوع است و قلب‌هاي يکتاپرستان به سوداي وصل در رکوع.20

(وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ) ؛ به زبان اهل علم «کعبه» است و معناي [واقعي] آن، فراغت قلب از هر چيزي به جز يادکرد الهي است؛ «فَرِّغَ قَلبَكَ عن الأشياء كلَّها سوي ذِكْرِ الله» . مي‌گويد: دل خويش را يکبارگي با ذکر من پرداز؛ هيچ بيگانه و غيري را بدو راه مده که دل پيراية شراب مهر و محبّت ماست: « القلوب أواني الله في الأرض فاحبّ الاواني إلي الله أصفاها و أرقّها و أصلبها ».

هر دلي‌که از مکوّنات صافي‌تر و بر مؤمنان رحيم‌تر، آن دل نزد حضرت عزّت، عزيزتر و محبوب‌تر. دل سلطان نهاد تو است؛ زنهار تا او را عزيز داري و روي وي از کدورت هوا و شهوت نگاه‌داري و به ظلمت و شهوت دنيا آلوده نگرداني.

به داود وحي آمد: «يا داود طهّر لي بيتا أسكنه» ؛ «اي داود! خانه پاک گردان تا خداوندِ خانه، به خانه فروآيد.» گفت: بار خدايا! آن کدام خانه است که عظمت و جلال تو را شايد؟ گفت: آن، دل بندة مؤمن است. گفت: بار خدايا! چگونه پاک گردانم. گفت: آتش عشق در او زن تا هرچه نسبت به ما ندارد سوخته شود و آن‌گه به جاروب حسرت بروب تا اگر بقيتي مانده بود، پاک بروبد.

خوش آن آتش که در دل برفروزد به جز حق، هرچه پيش آيد بسوزد 21

آري، يکي از اسرار و حکمت‌هاي مهمّ حج، گرامي‌داشت خانة مکرّم الهي است؛ چه بيت الله الحرام و چه دل عاشق حق. اين، دلِ عارف و بيناست که خانة حقيقي است و هر حج‌گزاري بايد بکوشد آن را از گناهان و نافرماني‌ها پالايش کند و از ناپاکي‌ها، خباثت‌ها، هرزگي‌ها و ناراستي‌ها دور سازد. اين بيت عزيز، براي شيدايي و عشق‌ورزي به حضرت احديّت و بندگي و عبوديت است.

از نقاط بارز در تطهير قلب، موت ارادي است؛ يعني، انسان در حج فرصتي مي‌يابد که نفس پليد را بميراند و حيات جديدي براي آن به وجود آورد. قرآن مي‌فرمايد: ( الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ... ) ؛ يعني حج آن است که با تمامي شرايط و ارکان آن به جا آورده شود؛ به خصوص آن‌که تا پايان اعمال، نيت خالصانه و قصد الهي آن حفظ شود و حج‌گزار مرتکب محرمات نشود. پس در اين مدّت نبايد با ارتکاب منهيات، از حدود الهي خارج شده و ريا کند يا فسق نمايد ... .

سرّ آن اين است‌که: «حج»، «موت ارادي» است که از حيات حقيقي سرچشمه مي‌گيرد. پس حج‌گزار بايد نفس خود را ـ که از لوازم زندگي دنيوي است ـ بميراند تا به آب حيات واقعي ازلي و جاودانگي سرمدي دست يابد. اين امر امکان ندارد، مگر با دوري از عقل جزئي‌نگر (و دنيوي) که با وهم و خيال در هم آميخته؛ بلکه مغلوب آن‌ها شده است. همچنين به دست نمي‌آيد مگر براي سالکي که حضرت حق او را مجذوب ساخته و از مقامات فعلي به مقام و مرتبه والاي الهي قدم گذاشته و در اين عوالم، فاني گشته است....»22

آية ( وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِله‏ ) نيز اشاره است به اين که: حج، توحيد ذات و عمره، توحيد صفات است که حج‌گزار عارف در سلوک الي الله و في الله آن‌ها را کسب مي‌کند و به مقامات و حالات عرفاني دست مي‌يابد. اگر نفس اماره مانع شد که به اين‌ها برسد، بايد در راه خدا مجاهدت کند و نفس را به قربانگاه ببرد و آن را ذبح نمايد و [در واقع] کعبة قلب را در حق فاني سازد.

(فَمَا اسْتَيْسَرَ) اشاره به اين است که نفوس بشري در صفات و توانايي‌ها با هم متفاوت‌اند؛ برخي صفات حيواني ضعيفي دارند و برخي صفات حيواني قوي‌تر. گاهي بعضي متّصف به ويژگي‌هاي حيواني سرکش ولي رام‌شدني هستند و برخي متصف به ويژگي‌هاي حيواني رام‌نشدني. چه بسا برخي اوصافي دارند که قابل زوال نيست و چنين افرادي به يقين حج‌گزار محصور (در بند) هستند...23

سوم؛ رسيدن به مقام اخبات

قرآن مي‌فرمايد: ( وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللهِ... وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِين ).24

اين آيه بيان آن است که دربارة امت‌هاي گذشته نيز پروردگار مقرّر کرد که قرباني گوسفند و شتر، از جمله اعمال حج است (که) در منا ذبح نمايند و هنگام ذبح نيز نام پروردگار بر آن‌ها خوانده شود و... همچنان‌که دربارة امت اسلام اين‌چنين مقرر شده است.

( فَإِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِين )؛ بيان سبب وحدت حکم است از نظر اين که پروردگار، به امت‌هاي گذشته نيز مانند جامعة اسلامي فرمان دادکه به زيارت خانة کعبه و انجام مناسک حج در مسجدالحرام حضور يابند و امر مهمّي‌که به آن مترتب مي‌شود، آن است که هنگام ذبح و قرباني، نام پروردگار بر آن خوانده شود و آيين بت‌پرستي از آن سرزمين رخت بربندد. پس در قرباني و انجام مناسک، آيين بت‌پرستي را ترک نمايند؛ زيرا آفريدگار يکتا و بي‌همتاست و اختلاف نظر، اختلاف اجتماعات و زمان آن‌هاست و پيوسته بايد بر قرباني نام پروردگار خوانده شود و هرگز آميخته به آيين بت‌پرستي نباشد. افرادي‌که به دستور پروردگار خاضع و منقاد باشند؛ آنان را «مخبت» معرفي کرده است. تا اين‌که مي‌فرمايد: ( الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ... ). اين تفسير حال و صفات حاجيان است؛ از جمله اين که چنان‌چه نام پروردگار به آن‌ها يادآوري شود، دل‌هاي آنان به لرزه درآمده و در برابر حوادث ناگوار صبر، پيشه مي‌کنند و...25

در واقع آية قرآن مي‌خواهد از اين دستور، يک برداشت کلي ارائه کند و آن اين‌که:

«اي افراد بشر، بدانيد که اله و خداي همة شما يک و يگانه است؛ تسليم اوامر حق تعالي شويد و ‌اي فرستادة خدا، مژده و بشارت بده به سعادت و فضيلت و نجات از عذاب و عيش گوارا، به کساني که متواضع و مطيع امر الهي شده‌‌اند.»26

حج‌گزار با تسليم محض در برابر دستورات حق و انجام مناسک آن، با تواضع و فروتنيِ تمام، مي‌تواند به مقام «اخبات» (تسليم و تواضع) برسد. از نظر قرآن «مخبتين» کساني هستند که داراي چهار صفت حميده و پسنديده باشند:

\* اول، از اوصاف نيكوي مخبتين چنين است كه وقتي اسم خدا برده مي‌شود، از هيبت اشراق نور معرفت و اشعّة جلال ربّاني و انوار عظمت الهي قلب‌هاي آن‌ها لرزان مي‌شود و از ترس سخط ايزدي، دل‌هاي آنان ترسان مي‌گردد.

\* دوم، از صفت نيك آن‌ها چنين است كه بر آنچه از مكروهات و ناملايمات طبيعي و نفساني و ناگواري‌ها كه به‌آن‌ها اصابت مي‌نمايد صابر و بردبارند و خودداري مي‏نمايند.

\* سوم، از اوصاف مخبتين آن است كه آنان در نمازها ايستادگي مي‌نمايند و نماز را اهميت مي‌دهند وهر نمازي را با مراعات اجزا وشرايط آن در وقتش‌كه براي آن مقرر گرديده به‌جا مي‌آورند.

\* چهارم، از صفات برجستة «مخبتين» چنين است كه از آنچه به‌آن‌ها روزي داده‏ايم در راه خدا انفاق مي‌نمايند.27

ديـده از غير تماشاي تــو بر دوخته باد زآتش عشق تو جان و دل ما سوخته باد! 28

در بارة ( وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِين ) نوشته‌اند: مژده ده مشتاقان را به سعادت لقا، که هيچ مژده‌اي از اين فرح‌افزاتر نيست. «ابوالفتوح رازي» نيز مي‌نويسد:

«مخبتين متواضعان باشند. ( وَجِلَتْ قُلُوبُهُم‏ ) ؛ «وجل» دل را به ترس داشتن است؛ يعني، چون پرتو جلال حق بر دل‌هايشان تابيده، روشنايي بزرگ اِلَه از دلشان نمودار شده است. «وجل» در هنگام ذکر حق به آن اندازه است که حق در دل شخص تجلّي کند.»29

هرکه را نور تجلّي شد فزون خشيت و خوفش بود از حد برون

تفسير «روح البيان» دربارة (وَ الصَّابِرِينَ عَلي‏ ما أَصابَهُم) مي‌نويسد:

«آن‌هاکه در زير انجام حکم خداوندي و سرنوشت او خاموش‌اند و آن را بد نمي‌دانند، نه آرزوي آسايش از آن دارند و نه چشم به گشايش؛ بلکه از دل و جان تسليم به تقدير هستند؛ چنان‌که حافظ گفته است:

اگـر بـه لطـف بـخواني مـزيد الـطاف است وگـر، بـه قهر براني درون ما صاف است

به دُرد و صاف تو را حکم نيست دم درکش که هرچه ساقي ما کرد عين الطاف است 30

همة يکتاپرستان، به خصوص حج‌گزاران، توجّه دارندکه آفريدگارشان، خداي واحد، بي‌نياز و يکتاست‌که در برابر دستوراتش بايد بي چون و چرا تسليم باشند و حج هم از جمله دستوراتي است که براي امّت‌هاي پيشين نيز مقرّر شده بود (هر چند با اختلافاتي در مناسک و مکان قرباني و...)؛ امّا آن‌چه مهم است اين‌که همه در برابر حق و در انجام مناسک حج، مطيع، فروتن، خاشع و متواضع باشند. در تفسير «الفواتح الالهيه» آمده است:

«... بعد ما علمتم أنّ لكلّ أمّة من الأمم مذبحاً معيّناً و منسكاً مخصوصاً يتقرّبون فيه إلينا فَإِلهُكُمْ أي فاعلموا أن اِلَه الكلّ إِلهٌ واحِدٌ أحد صمد فرد وتر لا تعدد فيه مطلقاً و لا شركة له أصلاً (فَلَهُ أَسْلِمُوا) و توجّهوا إن كنتم مسلمين، مسلّمين مفوّضين إليه أموركم (وَ بَشِّرِ) يا أكمل الرسل من بين المسلمين بالمثوبة العظمي و الدرجة العليا و الفوز بشرف اللقاء (الْمُخْبِتِينَ) المطيعين الخاضعين الخاشعين المتواضعين‏ الَّذِينَ قد خبت و خمدت نيران شهواتهم من بأس اللّه و خشيته‏...». 31

نتيجه آن‌که «اخبات» به معناي دوام طاعت و پايداري به اندازة توانايي است و از نشانه‌هاي آن، کمال فروتني و خضوع و پيوستگيِ خشيت و تواضع است؛ «الإخبات استدامة الطاعة بشرط الاستقامة بقدر الاستطاعة...» 32

چهارم؛ درک مقام ولايت و امامت

از اسرار و حکمت‌هاي شگفت‌انگيز حج، پيوند وثيق آن با «امامت و ولايت» است؛ يعني حج‌گزاران علاوه بر انجام مناسک حج، بايد به حقيقت و باطن اعمال نيز توجّه کنند و بدانند که اتمام اعمال و سرّ و روح اصلي حج، توجّه به مقام ولايت و امامت است. در آيات حج اشارات فراواني به اين سرّ بزرگ شده است که در اين‌جا بعضي از آن‌ها را بيان مي‌کنيم:

1. زيارت صاحب قلب

( وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالاً... ) ؛ يعني به قصد خانة خدا، جهت انجام مناسک مخصوص، ندا سر ده. (يَأْتُوكَ)، به قصد حج پيش تو مي‌آيند. نفرمود: به «بيت الله» بيايند تا اشاره به اين باشد که مقصود از تشريع حج، «زيارت قلب و صاحب قلب» است؛ نه زيارت سنگ‌هاي آن؛ چنان‌که در قول خد‌اي تعالي آمده است: ( فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ ).

بر اين اساس، امام باقر(ع) وقتي ديد مردم پيرامون کعبه طواف مي‌کنند، در اشاره به همين معنا فرمود: «در جاهليت اين چنين طواف مي‌کردند! مردم مأمور شده‌‌اند طواف کنند؛ سپس به سوي ما کوچ نمايند. پس ولايت ما و مودّت و دوستي خودشان را اعلام کنند و ياري خودشان را بر ما عرضه بدارند.»33

در «حقائق التفسير» نيز از امام صادق(ع) نقل شده است که در تفسير آية ( وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِين ) فرمود: يعني نفس خود را از درهم آميختن با مخالفان و پيوستگي با غير حق پاک ساز و با عارفان و نشستگان در کوي عشق و خدمت، همراه و همدل شو و با پيشوايان حق همنوازي کن:

«عن جعفربن محمد في ‌ قوله «وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ» قال: طَهِّر نفسك عن مخالطة المخالفين والاختلاط بغيرالحقّ «وَ الْقائِمِينَ» مع فؤاد العارفين المقيمين معه علي بساط الانس و الخدمة «وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ»، الأئمة السادة الذين رجعوا الي البداية عن تناهي النهاية...». 34

به همين جهت است که امام باقر(ع) مي‌فرمايد: «سزاوار است مردم اين خانه را زيارت کنند و بزرگ بدارند؛ چراکه خداوند آن را بزرگ داشته است و سزاوار است هرجا که هستيم، به ديدار ما آيند، ما راهنمايان مردم به سوي خداونديم».35

2. اتمام حج با لقاي امام

( وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلهِ )(هم): «حج و عمره را به پايان رسانيد»؛ به اين صورت که مناسک و اعمال آن دو را به‌طور کامل انجام دهيد و محرّمات آن دو را ترک کنيد. به امام باقر(ع) نسبت داده شده است که فرمود: «کامل‌کردن و تمام ‌نمودن حج، ملاقات با امام است» و از امام صادق(ع) نقل شده است که: «هرگاه يکي از شماها حج کند، بخش پاياني حجش را زيارت ما قرار دهد؛ زيرا که اين، حج را کامل مي‌کند.»36

بنابراين، ممکن است گفته شود: معناي آية ( وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ )، اين باشد که در سبيل حجّ صوري و حجّ معنوي، از چيزهايي‌که به انانيت شما نسبت داده مي‌شود، انفاق کنيد و در انفاق ميانه‌رو باشيد تا نفس‌هايتان را قبل از به کمال رسيدن، هلاک کنيد و حجّ صوري را با ملاقات با امام برحسب صورت (و) حجّ معنوي را با ملاقات معنوي به اتمام رسانيد.

پس نتيجة آن، امر به «فکر» است و آن، عبارت از مجاهدت در عبادت و اذکار قلبي و زباني است تا اين‌که نفس از کدورت‌ها صاف شود. در اين صورت است که امام بر شخص مجاهدت‌کننده تمثّل پيدا کرده و ظاهر مي‌شود.37

3. انسلاخ و بريدن از وابستگي ‌ ها و تعلّقات

خداوند در سورة حج مي‌فرمايد: ( ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ‏ ) ؛38 «بايد آلودگي‌هاي خود را که در مدت مُحرم‌ بودن و قرباني و سرتراشيدن بر بدن‌هايشان قرارگرفته، برطرف کنند و نذرهايشان را وفا نمايند و بر گرد خانة کهن طواف کنند.»

اين آيه مي‌گويد: حج‌گزاران، خود را (از آلودگي‌هاي ظاهري) پاک سازند و تعهّدات خويش را به آخر رسانند و در پايان، بيت عتيق را طواف کنند. زدودن آلودگي، تفسير ظاهري آيه است؛ اما در تفسير عرفاني آن آمده است:

«... مراد از «تفث»، تعلّقات و وابستگي‌هاي نفساني است که در احرام براي انسان باقي مي‌ماند و قضاي آن به اين است که امام(ع) را ملاقات کند؛ چه، کسي که امامش را با ملک يا ملکوتش ببيند؛ از تعلّقات و وابستگي‌هايش منسلخ مي‌شود و در اخبار به آن‌ها اشاره شده است.»39

(وَ لْيَطَّوَّفُوا)؛ يعني و بايد در طوافِ بيت مبالغه کنند يا طواف در بيت را زياد کنند. پس از آن‌که برحسب ظاهر خود را از آلودگي، که لازمة احرام است، پاکيزه نمودند و حلق نموده و کثافت ظاهر را زدودند و همچنين کثافت باطن؛ مانند کفّاره‌ها و وابستگي‌ها را از بين بردند؛ بايد بسيار طواف کنند. بدين‌گونه که امام را با ملک و ملکوتش ملاقات نمايند؛ چه لقاي امام با ملکوت او ـ که همان معرفت به نورانيت است ـ در رسيدن به قلب مي‌باشد که آن خانة خداست.40

4. اعلام تبعيت و اطاعت

در تفسير «روح البيان» آمده است:

حجّ عوام، آهنگ خانه و حجّ خواص زيارت صاحب خانه و مشاهده نعمت ‌ هاي احرام است؛ چنان ‌ که در قرآن آمده است که ابراهيم خليل (ع) گفت: ( إِنِّي ذاهِبٌ إِلي‏ رَبِّي سَيَهْدِين‏ ) و حجّ خواص روگرداندن از همه چيز است. چنان ‌ که ابراهيم گفت: ( فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلاَّ رَبَّ الْعالَمِين‏ ) . اين است روش حجّ معنوي که خليل مؤسس آن بود و در حقيقت، مقام و شأن خليل، راهنمايي به خانه خدا بود؛ ولي براي رسول الله، محمّد (ص) حال بود که موهبت و بخشش از خداست؛ ولي از مقام تا حال تفاوت زياد است. ابراهيم در مقام خلّت و دوستي متوقف شد و گفت: ( إِنِّي ذاهِبٌ إِلي‏ رَبِّي سَيَهْدِين‏ ) و چون مشمول موهبت نشد، مخاطب شد به «فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْي‏‏» و پس از آن ‌ که در مقام حج و وصول به موهبت، محصور و محدود شد، براي او هدي و قرباني معين شد که: ( وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيم‏ )(هم) ، براي او گفته شد، ولي محمّد (ص) محصور و متوقف نشد و داراي موهبت شد و مخاطب گرديد به: ( وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِله‏ ) و حجّ خود را به ( ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّي‏ ) به انجام رساند و پس از آن ‌ که به حق نزديک شد، خود را به آن بياويخت و دست برنداشت. پس از آن، عمره را تمام کرد وگفت وگوي دوستانه ميان حبيب و محبوب به اين ‌ جا رسيد: ( فَأَوْحي‏ إِلي‏ عَبْدِهِ ما أَوْحي ‏) . گفتني‌ ها با او بگفت و آخرين موهبت که او را به دوست متصل کرد، در وقوف عرفاتش بود که گفت: ( الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِيناً )(هم).41

نتيجه آن‌که: اين عادت و رسم، که شما از زمان ابراهيم به يادگار داريد، بايد صورت «عبادت» داشته باشد نه «عادت» که بخواهيد آداب پدران خود را تقليد کنيد. اکنون شما در فرمان و تربيت (حضرت) محمّد(ص) هستيد که تمام آن عادات قديم را باقي نگذاشت و دستورهاي حج را به مصلحت روز معين کرد تا مردم از آن تعصّب و تقليد درگذشتگان خود دست بردارند و روش عقلي و تبعيت پيشواي بزرگ خود را در پيش گيرند و اين مطلب از رفتار خوب نمايان است.

پس از صلح حديبيه، مردم به فرمان پيامبر(ص) تسليم نشدند تا (اين که) آن حضرت خود سر تراشيد و قرباني‌اش را ذبح کرد؛ آن‌گاه مردم به خود آمدند و پيروي کردند و اين خود مي‌فهماند که مردم نمي‌خواستند از عادات قديمي‌شان دست بردارند و گمان مي‌کردند اسلام بايد روش گذشتة آن‌ها را اجرا کند. براي همين است که در آخر آيه، اشعار شده است که بايستي از مخالفت پيغمبر پرهيز کنيد وگرنه عقاب خداوند سخت است.

پس ابتدا معين شده است که بايد سر به فرمان بود و آيين قديمي را در وقت معين و با آداب معين انجام داد و در آخر، يادآوري شده است که آن براي آدميت و تکامل انسان لازم است و به همين جهت با عبارت ( تَزَوَّدُوا) آمده است؛ يعني: وسيلة آسايش شما در آن سفر ـ که همه به سوي آن مي‌روند ـ تقواست که بايد تا آخر عمر روش و طرز عمل شما مقرون به آن باشد.42

پنجم؛ جلوه گري شوق و عشق

عارفان، راز آفرينش و سرّ وجود را در کلمة عشق خلاصه مي‌کنند و عشق را مبناي آفرينش و وجود مي‌دانند. آنان عشق را صفت حق‌تعالي و لطيفة عالي و روحاني انسانيت مي‌دانند و سلامت عقل و حس را بدان مي‌سنجند و نيز عشق را وسيلة تهذيب اخلاق و تصفيه باطن مي‌شمرند. شوق و جذبة الهي و محبّت او نشان طريقت و عنوان اهل سلوک است که با اين نشان و عنوان شناخته مي‌شوند. شوق، حرکت روح در طلب لقا است و عشق رساننده عاشق به درگاه معشوق.

حج، ميقات شوق و ميعاد عشق است و هرکس گام در وادي آن نهد و عارف باشد، سر از پا نمي‌شناسد و در پي دلدار، آرام و قرار ندارد.

چنان‌که گفته‌‌اند: حجّ عوام، ديگر است و حجّ خواص ديگر. حجّ عوام قصد «کوي» دوست است و حجّ خواص قصد «روي» دوست. آن رفتن به «سراي دوست» و اين رفتن «براي دوست».

دردم نه ز کعبه بود کز روي تو بود مستي نه ز باده بود، کز بوي تو بود

عوام به «نفس» رفتند، در و ديوار ديدند، خواص به «جان» رفتند، گفتار و ديدار ديدند...43

قرآن کريم مي‌فرمايد: ( الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ... وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوي‏ ).44

دربارة (تَزَوَّدُوا) ؛ «توشه برگيريد» آمده است: قومي از قافلة يمن بي‌ زاد و راحله قصدِ حج کردند و در مکه اظهار احتياج نموده، از اهل قافله چيزي طلبيدند. حق تعالي فرمود: توشه برداريد تا بر دل مردم گران نباشيد. ( فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوي‏ )؛ پس بهترين توشه‌ها، پرهيزکردن از طمع و ترک تشويش‌دادن مردم وسؤال‌نکردن از ايشان است و نزد عرفا، در اين آيه، اشاره به توشه‌گرفتن در سفر آخرت است و بهترين زاد در آن، پرهيزگاري است. قشيري مي‌گويد: «تقواي عوام دورشدن است به تن از لوث گناه و تقواي خواص اجتناب است به سر از مشاهدة ماسوي الله و حقيقت آن است که بي توشه در «راه عشق» به سر نتوان برد و بي زاد «شوق» مرحلة محبّت طي نتوان کرد.»

زاد راه عاشقان درد است و روي زرد و آه راه زين گونه است بسم الله كه دارد عزم راه‏ 45

دربارة آية ( وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً... ) 46 نيز خواجه عبدالله انصاري گفته است:

«مي‌گويد مردمان را خانه‌اي ساختم، خانه، و چه خانه‌اي! ... بيگانه در نگرد، جز حَجَري و مَدَري نبيند كه از خورشيد جز گرمي نبيند چشم نابينا. دوست در نگرد وراي سنگ رقم تخصيص و اضافت بيند؛ دل بدهد جان در بازد.»

انّ آثــارنــا تــدلّ علينــا فــانظروا بعدنـا الـي الآثار

آري، هرکه آثار دوست ديد، نه عجب؛ اگر از خويشتن و پيوند ببريد. «لهذا قيل: بيتٌ مَنْ رآه‏ نَسِيَ مزارَه ، وهجر ديارَه و استبدل بآثاره؛ بيتٌ مَنْ طاف حَوْلَه طافت اللطائف بقلبه.... »

درويشي را ديدند بر سر باديه، ميان در بسته و عصا و رکوه (ظرفي از پوست) در دست و چون والهان و بي‌دلان سرمست و بي‌خود؛ سر به باديه نهاده و مي‌خراميد و با خود اين ترنّم مي‌کرد:

خون صدّيقان بيالودند و زان ره ساختند جز به جان رفتن در اين ره يک قدم را باز نيست

گفتند: ‌اي درويش! از کجا بيامدي و چند است که در اين راهي؟ گفت: هفت سال است تا از وطن خود بيامدم. جوان بودم، پيرگشتم در اين راه و هنوز به مقصد نرسيدم. آن گه بخنديد و اين بيت برگفت:

زر من هويت و ان شطّت بك الدّار و حال من دونه حجب و استار

لا يــمنـعـنّك بــعد مــن زيــــارته انّ الــمحبّ لــمن يـهواه زوّار

«اگر ديدار دوست مي‌خواهي، از دوري راه و موانع و پرده‌ها باک مدار که دوست هميشه در راه ديدار دوست بود.»

اي مسکين، تأمّل کن در آن خانه که نسبت وي دارد، چون خواهي که به وي رسي، چندت بار بلا بايد کشيد و جرعه محنت نوش بايد کرد و جان بر کف بايد نهاد؛ آن گه باشد که رسي، باشد که نرسي! پس طمع داري که از اين بضاعت مزجات (زاد و توشه کم و ناچيز) که تو داري آسان آسان به حضرت جلال و مشهد وصال لم يزل و لايزال برسي؟!

نتوان گفتن حديث خوبان آسان آسان آسان حديث ايشان نتوان 47

ابوالفتوح نوشته است: «مردي بود او را حسين بن عک مي‌گفتند. مردي مال‌دار بود. به مکه رفت و مجاور بنشست و پشت بر خان و مال و املاک و اسباب کرد و سال‌ها آن‌جا بماند. سالي همشهريان او در حج بودند، به او گفتند: تو هيچ آرزويي نداري تا به سر املاک و اسباب خود آيي؟ آهي برآورد و گفت: چه اميد باز آمدن است دنيا گشته‌اي را که او را رمقي مانده بُوَد. آن گه اين بيت را خواند:

حبّ المحبّ من الحبيب بعلمه إنّ الــمحبّ ببابـه مطروح

«گفت: عاشق را همان بس که معشوقش بداند که او بر در سراي وي کشته افتاده است!» 48

ششم؛ پرهيزگاري متقرّبانه

«حج» سير و سلوک روحي براي رسيدن به مقام قرب الهي و نزديکي به ساحت ربوبي است. اين تقرّب حاصل نمي‌شود؛ مگر با تقوا و پارسايي الهي‌گونه. مقامات عرفاني بي‌شمار است و راه‌هاي طي طريق روحي فراوان؛ اما اطمينان‌بخش‌ترين و رساننده‌ترين آن‌ها «پرهيزگاري» است. براي تقوا مراتب و درجاتي است و لفظ «تقوا» مشترک بين آن معاني باشد. پس در هر موقعي که تقوا گفته مي‌شود، موقعيت آن مورد، قرينه بر مراد مي‌شود و چون در آية 197 «بقره» در موقع حج و عبادات واقع گرديده، شايد اشاره باشد به درجة عالي و آخرين مراتب تقوا که مقصود، توجّه کامل به حق است:

( وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوي‏ وَ اتَّقُونِ يا أُولِي الأَلْبابِ ). (وَ اتَّقُونِ)؛ يعني در اعمال و اهداف و مراد شما، فقط من و بندگي من ـ که خداي شما هستم ـ باشد و به هيچ وجه حظّ نفساني در نظر نباشد.

آن‌گاه اين را به همة اعمال و مناسک حج ـ و همة اعمال زندگي ـ سرايت داده و بيان کرده که آن‌چه انسان را به خدا نزديک مي‌کند، فقط تقواست؛ حتّي در قرباني و ريختن خون حيوان در روز عيد. پس مي‌فرمايد:(هم)( لَنْ يَنالَ اللهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها‏ ).49 غرض الهي از امر به قرباني، گوشت و خون آن‌ها نيست. اين جمله در بارة بسياري از حجّاج است که از آن‌ها شنيده مي‌شود اين چندين هزار گوسفند... چه فايده‌اي دارد که در بيابان منا کشته شود و متعفّن گردد و از بين برود! خداوند مي‌فرمايد: غرض گوشت و خون نيست. ( لَكِنْ يَنالُهُ التَّقْوي‏ مِنْكُم ) که بايد امر الهي را اطاعت کنيد و تا قرباني نکنيد از احرام خارج نمي‌شويد. از اين مقدار مال صرف نظر کنيد، حکم اوامر الهي را خود مي‌داند. حتّي اگر امر رسيد از جانب خدا و رسول و امام که بايد فرزند خود را ذبح کني يا خود را سر ببري يا دور بيندازي يا از کلية اموالت خارج شوي، اطاعت واجب است و حقّ سؤال نداري؟50

اين آيه ساحت پروردگار را تنزيه مي‌نمايد؛ از اين‌که گوشت و يا ريزش خون قرباني مورد نياز ساحت اوست؛ زيرا منزّه از عوارض و نيازهاست! بلکه غرض از تشريع قرباني در منا آن است که مسلمانان بدين وسيله نيروي تقوا و خلوص در عبوديت خود را آشکار سازند و از شعار بت‌پرستي تبرّي نموده و به پروردگار تقرّب جويند و هنگام ذبح، به منظور نقض آيين بت‌پرستي، نام پروردگار را بر آن بخوانند.51

کساني‌که با قرباني، قصد تقرّب به خدا را دارند، بايد بدانند که نه گوشت آن‌ها به او مي‌رسد (چون که او منزّه از آن است) و نه نفعي از آن مي‌برد؛ بلکه فقط پرهيزگاري است که مورد نظر حضرت سبحان است؛ يعني پرهيز و دوري کردن از نواهي و حرام‌هاي الهي و عمل به دستورات و تعاليم او. در واقع تنها چيزي که انسان را به حضرت حق نزديک مي‌کند، امتثال دستور مولا و پرهيز از ارتکاب نواهي اوست؛ «و ما يصل منها إليه سبحانه إلاّ التَّقْوي‏، أي التحرز و الاجتناب الصادر مِنْكُمْ عن محارم اللّه و منهياته و الامتثال بأوامره و الإتيان بمأموراته و مرضياته.‏..» .52

در تفسير «البحر المديد، آمده است: «مقصود از ريختن خون قرباني، گوشت و خون آن نيست؛ بلکه دل و جان را از دوستي دنيا باز دارد و آن را براي رضايت الهي، ايثار کند. اين ويژگي با استواري نيّت و والايي همّت به دست مي‌آيد؛ هرچند مانعي او را از رسيدن به اين مقصد باز دارد. ( وَ لكِنْ يَنالُهُ التَّقْوي‏ مِنْكُمْ ) ؛ «آن‌چه از شما مي‌رسد، پرهيزگاري است.» در اين‌جا تقوا، به معناي «عمل قلبي» است و آن عبارت است از نيت قرب به خدا، ارادة عمل نيک و قصد خالصانه براي خدا. اين عمل قلبي، مراد واقعي است و اعمال و مناسک، براي تأييد و تأکيد بر آن‌هاست. از اين رو نيت انسان مؤمن، رساتر (گوياتر) از عمل اوست و طاعت و عبادت او، غذاي قلب است. در هر حال مقصود نهايي، لذّت رستگاري است که با لقاي الهي حاصل مي‌شود و فرع بر آن، عشق و انس به خداوند است که جز با ذکر او به دست نمي‌آيد.»53

هفتم؛ اطمينان و انشراح نفس

انبساط و سکينه از مقامات و حالات عرفاني است که براي سالکان الي الله پيش مي‌آيد و با ورود آن‌ها در دل، بهجت، نورانيت و آرامش بر آن حاکم مي‌شود. قرآن کريم مي‌فرمايد: ( وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً ). «امن» به معناي اطمينان و آرامش قلب است؛ خواه در جهت مادّي باشد يا معنوي و اطلاق کلمة « امن» بر «بيت» براي مبالغه است؛ مانند زيدٌ عدلٌ و اشاره مي‌شود به کمال تحقّق اطمينان و امن ظاهري و معنوي در آن بيت الهي. منظور آية کريمه، اين است که: از جمله نعمت‌هاي الهي براي بني اسرائيل و ديگران

ـ که از نسل ابراهيم هستند ـ خانة کعبه است که به دست آن حضرت ساخته شده و محلّ عبادت و بندگي و توجّه و خضوع و تذلّل گشته است. جايي است که به بندگان خداوند متعال در آن‌جا اجر و مزد دنيوي و اخروي داده شده و با کمال آرامش باطن مي‌توانند در آن‌جا به مناجات و تضرّع و عبادت مشغول گشته و با خداي خود به راز و نياز و توجّه و

ارتباط بپردازند.54

اين آرامش باطن و سکينة دروني، در خلال اعمال و مناسک حج، جلوه‌گري خاصّي دارد و خانة حضرت رحمان ـ چه کعبة مقصود و چه قلب معهود ـ نمودگاه اين حالات روحاني است. در بعضي از تفاسير آمده است: در اين آيه، مقصود از بيت «کعبه» است؛ چون «الف» و «لام» براي عهد خارجي است يا مقصود «قلب» است از باب اين‌که قلب معهود، مناسب‌تر است بين متکلّم و مخاطب و نظر هر دو به سوي آن است و آن‌چه که به او مراجعه مي‌شود و در حقيقت محلّ جزا براي او و خلق است، همان قلب بوده و چون کعبه، قلب صوري است، به وضع و قراردادن به آن مراجعه شده و محلّ جزاي کسي است که به آن‌جا رجوع نمايد. ( لِلنَّاسِ وَ أَمْناً) آن‌جا به نحوي امن است که شکار نبايد کرد... بلد ميّت و حرم بر حسب تأويل، صورت نفس مطمئنة صدر منشرح است و حکم بيت به مسجد و حرم، از جهت مجاور بودن به آن‌ها ياد شده است. بنابراين، آن حکم در مورد مسجد حرم، ساري است و همچنين است حال نفس و صدر (سينه) و تحقّق معناي بيت و مظهر بودن آن براي قلب و مناسبت بين مناسک کعبه و مناسک قلب...55

وينكــه گـردانديم جاي بازگشت خانه را بر مردم از هر شهر و دشت‏

مأمن است آن پس بگيريد از نياز جــاي ابـــراهيم از بــهر نــــماز

مــا بـه ابــراهيم و اسماعيل، هين در طهارت عهد كرديم اين چنين‏

پـاك تـا دارند و نيك آن خانه را راه نــدهند انــدر آن، بيگــانه را

بــهر طــوف طـائفين و عـاكـفين راكــعان و سـاجدان ز اهـل يقين‏

قــلب بــاشد كــعبه اهــل مــقام صـورتِ آن خانه شد بيت الحرام‏

مرجع است و مأمن او از بهر ناس هم سلامت را سبب دور از هراس

چون در آن ساكن شوند اندر وصول ايــمنند از شــر نفس بو الفضول‏

وز فــريب قــوه ‌ هـاي طـبع پست وز فساد و کيد و هم، از تيز دست 56

در تفسير کشف الأسرار آمده است:

( وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ... ) صفت کعبه مي‌کند؛ مي‌گويد: اين خانه را بازگشتنگاه خلق کرديم که مي‌آيند به آن و باز مي‌آيند. هرچند که پيش آيند، بيش خواهند که آيند.

مـثاب لافناء القبائل كـلّها تخبّ إليها اليعملات الطلائع

اين از آن است که کعبه مستروح (راحت‌گاه) دوستان است و آرام‌گاه مشتاقان و خداي را ـ عزّ و جلّ ـ در زمين چهار چيز است که سکوت و سکون دوستان وي به آن چهار چيز است: «الكعبة و القرآن و... و المؤمن». «و أمناً» يعني ‌‌ايمن کرديم آن خانه را تا ايشان به وي آزرم مي‌دارند و از جهانيان به وي مخصوص باشند. اين همان است که گفت: ( وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ ) و جاي ديگر گفت: ( أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً ). گفته‌‌اند: «و امناً» به معناي آن است که جاي امن است که در آن صيد نگيرند و قتل نکنند. خداوند ـ عزّ و جلّ ـ چون حرمت آن بقعه بفرمود و جاي امن ساخت، ‌اندر طبايع عرب هيبت وي بنهاد تا جمله عرب آن را حرمت داشتند و‌‌ اندر آن قتل و قتال نکردند...57

هشتم؛ دوام ذکر الهي

از اسرار و حکمت‌هاي عرفاني ـ اخلاقيِ حج، يادکردِ پيوستة حضرت حق و دوري از غفلت و نسيان و يا اشتغال به ذکر بيگانگان است. سراسر حج، ذکر و ياد محبوب است، آن گاه که با تلبيه آغاز مي‌شود، ذکر واجب « لَبَّيكَ اَللَّهُمَّ لَبَّيك »، شروع سير و سلوک روحي است ... تا اين‌که حج‌گزار قدم در مشاعر مقدس مي‌نهد و مناسکي چند به جاي مي‌آورد که ذکر و ياد آفريدگار، روح آن‌هاست. به همين جهت قرآن کريم دستور به ذکر و ياد رحمان داده و فايده و برکت حج را در آن دانسته است. آن‌گاه بر دوام ذکر در طول زندگي ناسوتي تأکيد مي‌ورزد تا تبديل به حيات طيّبة ملکوتي شود.

در تفسير آية ( لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُوماتٍ... )58 گفته‌‌اند: مقصود از ذکر در اين‌جا بردن نام خدا هنگام قرباني است و برخي گفته‌‌اند: مقصود از ذکر، ذبح است؛ از باب اين‌که صحّت ذبح به سبب ذکر است. پس نام ذکر، بر ذبح نهاده شده است... [امّا] حق اين است که مقصود مطلق ذکر خداست؛ خواه با تلبيه در احرام باشد، يا با تضرّع و دعا در ايام حج، يا با يادآوري ايستادن نزد خدا در قيامت (اين يادآوري از مشاهدة حال احرام ناشي مي‌شود که آن خود يادآوري قيام نزد خدا در محشر است) يا به سبب ذکر هنگام ذبح باشد يا با تکبيرات دهگانه باشد که در تعقيب نمازهاي پنج‌گانة اين ذکر (که بر دل و جان و زبان حج‌گزار غلبه مي‌يابد) بايد همة آنان و حالات او را نيز شامل بشود و او را از غفلت و بي‌خبري بازدارد و در ارتباط مداوم برقرار باشد. مي‌فرمايد: ( فَاذْكُرُوا اللهَ كَذِكْرِكُمْ آباءَكُم‏... ).59 در اين‌جا ذکر در مقابل غفلت بوده و به معناي يادکردن مطلق است؛ خواه به زبان باشد يا به قلب يا به شهود. منظور اين که: پس از انجام گرفتن اين مراحل و با تمام شدن مناسک حج که به انواع و رنگ‌هاي مختلف در مقابل جلال و عظمت خداوند متعال صورت مي‌گيرد، ارتباط ميان بنده و پروردگار متعال تثبيت و تحکيم شده و ذکر قلبي و توجه باطني به او، براي هميشه ثابت و برقرار بوده و در هر حال و در هر حرکت و سکوني، از حضور و نظر او غفلت نخواهد ورزيد؛ پس حقيقت ذکر عبارت است از ارتباط.

آري غفلت هميشه از جانب عبد صورت مي‌گيرد و خداوند متعال در همه حال و در هر جايي، حاضر و ناظر و محيط و قيّوم است و چون غفلتِ عبد، تبديل به ذکر و توجه گردد، ارتباط مسلّم و قهري است؛ مخصوصاً که ذکر در مرتبة شهود باشد که ارتباط نيز شهودي خواهد بود.60

در تفسير «البحر المديد» نيز آمده است: ( فَإِذا قَضَيْتُمْ مَناسِكَكُمْ... ) اشاره به اين است که: پس از آن‌که دل‌ها بر کوه عرفات معارف وقوف کرد و معاني اين زيبايي‌ها را شهود کرد؛ اين معاني و معارف، تبديل به سرّ و روح مي‌شود. آن گاه امر مي‌شود که بر زمين عبوديت نزول کنند و به وظايف ربوبيت قيام نمايند؛ به جهت سپاس و شکرگزاري از الطاف او. سپس بين مردم بوده و در ظاهر با آنان ارتباط دارند؛ اما روح و روانشان منفرد و جدا از آنان است. جسمشان با مردم در کار و کوشش است؛ ولي روحشان در ملکوت الهي در پرواز و صعود. هر زمان که توجه و ميلي به دنيا و ظواهر آن داشته باشند، استغفار مي‌کنند. آن‌گاه به آنان گفته مي‌شود: ( فَإِذا قَضَيْتُمْ مَناسِكَكُمْ... )؛ يعني، بين مشاهدة باطنيِ حضرت ربوبيت با عمل به دستورات عبادي جمع کنند. پس خدا را بايد بر هر چيزي ياد کنند و ذکر او گويند...61

سفر حج، براي اين است که انسان، مهذّب و وارسته شده و ذکر حضرت حق را توشه‌اي براي آيندة خود قرار دهد و حياتش را با نام و ياد محبوب نوراني سازد. ( فَاذْكُرُوا اللهَ ...).، دلالت مي‌کند بر اين‌که پس از فراغت از مناسک حج، خدا را ذکر نماييد و گفته شده: ذکر يعني روي آوردن به دعا و استغفار بعد از پايان مناسک حج. همچنين گفته شده معناي آن اين است‌: پس از آن‌که مناسک حج را به جا آورديد و آثار [زندگي] بشري را زايل کرديد و بر نيروهاي مادي چيره شديد و سختي‌هاي راه سلوک را تحمل کرديد؛ براي نوراني‌کردن درون، به ذکر الهي بپردازيد. در حج صرفاً تخلية درون مراد نيست؛ بلکه غرض، به دست آوردن سعادت جاودانه است؛ يعني، نفي و اثبات. نفي پليدي‌ها از درون و اثبات نيکي‌ها و سعادت براي خويشتن «...فاشتغلوا بعد ذلك بتنوير القلب بذكر الله فإنّ التخلية ليست مقصودة بالذّات‏...» 62

در تفسير تستري در بارة ( وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوي‏ ) آمده است: «زاد»، انس گرفتن با ذکر الهي است؛ چون که براي عاشق، توشه‌اي جز محبوب و براي عارف، زادي جز مقصود نيست. در روايتي در تفسير آية ( مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً )63 مي‌فرمايد: يعني به قدر توانتان زاد و راحلة راه برگيريد... آن‌گاه فرمود: «زاد» يعني ذکر و «راحله» يعني صبر و بردباري.64

نهم ؛ ره ‌ توشه ‌ اي براي سفر اخروي

انجام عبادات و تکاليف ديني، براي آن است که انسان بتواند زاد و توشة وافر و کاملي براي سفري مهم‌‌تر و مقدّس آماده نمايد و در جوار رحمت رحمان، بادة قرب را گوارا نوش وجود کند.

حج، نه تنها خود تشبيه و تجسّم زيبايي از سفر رستاخيزي انسان است؛ بلکه آسان‌کنندة طي اين طريق طولاني است. انسان عارف در اين سير روحاني، توشه‌اي از پرهيزگاري و ورع برمي‌دارد و با سبکباري و شيدايي آمادة آن سفر واپسين مي‌شود. قرآن در آيات مربوط به حج مي‌فرمايد: ( الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الْحَجِّ ... وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوي )‏ ؛65 «زمان حج در ماه‌هاي معيّن است؛ پس براي کسي‌که در اين ماه‌ها حج واجب شد، بايست با زن خود نزديکي نکند و پيرامون کارهاي ناروا و دعوا و نزاع نگردد... ‌اي مسلمانان (حج‌گزاران)! توشه برگيريد و بهترين توشه‌ها تقواست.» زاد و توشة معنوي و روحاني در هر زمان لازم است؛ ولي براي سفر اخروي بايسته‌تر.

بر اين اساس، ابوالفتوح مي‌نويسد: «اهل اشارت گفتند خداي چون ذکر سفر حج کرد، مکلّفان را سفر قيامت يادآورده، گفت: اگر براي اين راه زادي ساختي که به يک ـ دو ماه بروي و بازآيي براي سفري‌که بروي به آن‌جا بماني و باز نيايي «اولي و احري» (بهتر و شايسته‌تر است) که آن را زاد بايد. زاد اين راه گرانباري بود و زاد آن راه سبکباري بود. اين‌جا هر چه گرانبارتر باشي، سفرت آسان‌تر بود و آن‌جا هر چه سبکبارتر باشي، تو را به باشد؛ براي اين‌که اين‌جا بار بر پشت شتر باشد و آن‌جا بار برگردن تو. اين‌جا زاد بر راحله بود و آن‌جا زاد خود راحله باشي. اين‌جا اگر راحله‌ات نبود و زادت نبود، از «تقوا» زادي ساز و از پاي خود راحله (وسيلة سواري) ساز. اگر رحلي نبود، به فعلي قناعت کن و اگر هيچ تواني که از توکل زادي سازي و از هواي نفس راحله و آن زاد و توکل بر گردن اصطبار نهي و پاي قهر به پشت هواي نفس درآري؛ چون، او را پست کرده باشي، انگار که راه بريدي ...»66

در تفسير «جلاء الاذهان» نيز آمده است: خداي تعالي گفت: [وَ تَزَوَّدُوا] توشه برگيريد. زادي که داريد، نگاه داريد تا به رنج نيفتيد. زاد دو است: «زاد راه حج» و «زاد راه قيامت». زاد راه حج کعک (نان) و خرما بود و زاد قيامت، عمل صالح و تقوا. براي اين راه که به يک دو ماه بروي و بازآيي و توشه مي‌سازي، سفري را که چون بروي و بازنيايي، اولي بود که توشه سازي. اي خواجه! تو بر جناح سفري و مسافر را از زاد چاره نيست؛ از آن ملخ بياموز. اگرچه اين حديث از ملخ است، از فوايد ملح است:

مرّ الجراد علي زرعي فقلت له اسلك سبيلك لا تولع بافساد

فـقام منهم خطيب فوق سنبلة انّــا عــلي سـفر لابدّ من زاد

«ملخ‌ها به مزرعة من گذر کردند، پس گفتم: راهتان را ادامه دهيد و در‌ ‌انديشة نابودي اين مزرعه نباشيد. پس گوينده‌اي از آن‌ها که بر فراز سنبلي بود، گفت: ما در سفري هستيم که به ناچار براي آن بايد توشه‌اي برگيريم.»

زاد تقوا مي‌بايد؛ از تقوا دور مي‌شوي و در معاصي مي‌آويزي... آن به جنّت مي‌رساند؛ اين به جهنّم مي‌سپارد. زاد عقبي تقوا بود؛ آن راهي پرآفت است، بپرهيز. بر آن راه توان رفتن که راهي پر خار و خاشاک است.

از يکي از بزرگان پرسيدند: تقوا چه باشد؟ گفت: هرگز راه خارستان رفته‌اي؟ گفت: آري، گفت: چگونه رفتي؟ گفت: برحذر و هشيار و دامان در چاک زده. گفت: تقوا آن است که در راه دين همچنان روي؛

خـلّ الذّنــوب صغيرهــا و كــبيرهـا فـــهو التـقي‏

كــن مــثل ماش فوق أر ض الشوك يحذر ما يري‏

«مردان بوده‌‌اند که در راه دنيا هم تقوا زاد کردند؛ چنان‌که راه آخرت را زاد از تقوا ساختند.»67

دهم ؛ تعديل قواي نفساني

انسان داراي قواي نفساني است که با کوچک‌ترين غفلت و بي‌توجهي، او را در ورطة کژروي و گرداب تباهي مي‌اندازد و از مسير إلي الله باز مي‌دارد. از اين رو بايد همواره به مراقبت و محافظت از آن‌ها بپردازد و جهت جلوگيري از افراط و تفريط، به تعديل اين نيروهاي دروني همّت گمارد. سفر عرفاني حج اين فرصت را براي انسان فراهم مي‌سازد که دقيق‌تر و جدّي‌تر به کنترل قواي نفساني بپردازد و تمرين تهذيب نفس و مجاهده درون بکند. اين از بزرگ‌ترين منفعت‌ها و بهره‌هايي است که او مي‌تواند از اين سفر قدسي ببرد؛ چنان که دربارة آية ( ٍ لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللهِ... ) آمده است: از جمله منافع اخروي و اخلاقي حج، آن است که از زمان ورود حج‌گزاران به حرم امن الهي و با التزام قلبي و عملي به تروک احرام (محرمات احرام)، همة حرکات و رفتار و گفتار زائران را تحت نظر و کنترل قرار مي‌دهد و تعديل و انتظام مي‌بخشد. اين خاطرة [نوراني] هيچ‌گاه از روان انسان محو شدني نيست و دربارة تعديل قوا، تأثير و نقش مؤثري خواهد داشت. 68

در آية ديگر مي‌فرمايد: ( ...فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الْحَجِّ وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللهُ وَ تَزَوَّدُوا... ).69

ابن عربي دربارة اين آيه مي‌نويسد: «هرکس‌که عزيمت حج نمود و ملتزم نسک آن شد، پس «فلارفث»؛ يعني نبايد مرتکب فاحشه‌اي شود که از قواي شهواني ظهور مي‌کند و «لافسوق» يعني قواي غضبي نبايد از اطاعت قلب خارج گردد و «لا جدال»؛ يعني قواي بياني (نطقي)، نبايد در حج شيطنت و ريا کند.

همة اين‌ها زماني است که قصد «خانة دل» کند و لازمة آن نيز برگرفتن توشه است ( وَ تَزَوَّدُوا) که ناشي از فضايل اخلاقي و پرهيز از رذايل است. اين توشه، پرهيزگاري است که حج گزار بايد در اعمال و نيات خود آن‌ها را رعايت کند؛ «فِي الْحَجِّ، أي: في قصد بيت القلب وَ ما ( تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ ) من فضيلة من أفعال هذه القوي الثلاث بأمر الشرع والعقل دون رذائلها (يَعْلَمْهُ اللهُ) ويثبكم عليه ( وَ تَزَوَّدُوا) من فضائلها التي يلزمها الاجتناب عن رذائلها ( فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوي‏ )».70

در آية 197 سورة بقره نيز مي‌فرمايد: ( الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الْحَجّ‏ ). سرّ اقتصار بر سه عمل (رفث، فسوق و جدال) نه زيادتر؛ اين است که در علوم عقلي ثابت شده انسان داراي چهار قوّه است: «شهوانية بهيميه»، «غضبانية سبعيه»، «وهمية شيطانيه» و «عقلية ملکيه» و مقصود از جميع عبادات، مقهورگردانيدن قواي سه‌گانه است؛ يعني شهويه، غضبيه و وهميه. پس قوله تعالي «فَلا رَفَثَ» اشاره به مقهور نمودن قواي شهويه است، تحت قواي عقل و «وَ لا فُسُوقَ» اشاره به مقهورنمودن قواي غضبيه است که از سرکشي آن تمرّد و نافرماني پديد مي‌آيد. « وَ لا جِدالَ» اشاره دارد به مقهورگردانيدن قوة وهميه تحت فرمان عقل که بلند پروازي نکند و در آن‌چه شأن وي نيست، در ذات خدا و صفات و افعال و احکام او بحث و جدال نکند.

همين قواي سه‌گانه است که انسان را وادار مي‌کند با مردم نزاع و ضدّيت کند و تمام ظلم و تعديات بشر از همين سه قوه سرچشمه مي‌گيرد. اين است که در آيه فرمود: ( فَلاَ رَفَثَ وَ لاَ فُسُوقَ وَ لاَ جِدالَ فِي الْحَجّ‏ )؛ يعني کسي‌که مقصودش معرفت خدا و محبّت او باشد و بخواهد اطلاع پيدا نمايد بر نور جلال احدي و در سلک خواص از بندگان حق تعالي واقع گردد، بايستي جلو اين قواي سه گانة حيواني خود را ببندد که هيجان نکنند و اين معاني‌که گفته شد، بالاترين اسراري است در حج، که مي‌توان از اين آيات استفاده نمود. پس سزاوار نيست که عاقل از آن غافل گردد.71

در تفسير «روح البيان» نيز آمده است: در انسان سه قوّه هست: «شهوانيه»، «غضبيه» و «وهميه» و در اين آيه « فَلاَ رَفَثَ» نهي از اعمال قوة شهويه است و « لاَ فُسُوقَ» نهي از اعمال قوّه غضبيه است و کارهاي زشت و « لاَ جِدالَ » نهي از به کار بردن قوة واهمه است ... مثل بحث در کارهاي زندگي و جنگ و جدال با مردم. پس چون بدي از اين کارها توليد مي‌شود، نهي کرد و گفت: پرهيزگاري از اين اعمال را پيشه کنيد و از نيروي خِرَد خود الهام بگيريد.72

سعدي در اين باره مي‌گويد:

از مـن بـگوي حاجي مــردم گزاي را کاو پوستين خلق به آزار مي ‌ درد

حاجي تو نيستي، شتر است از براي آنک بيچاره خار مي ‌ خورد و بار مي ‌ برد

در واقع بايد گفت:

حج در آن واجب شمرد از حسن حال نه در آن رفث است و نه فسق و جدال

و آن ‌ چه در وي مـي ‌ کنند افـعال نيک جــمله را دانــد خــداي بــي شـريک

تــوشه بــرداريد و نبــود هـــيچ زاد بــــهتر از تـــقوا اگـــر داريــد يــاد

مـي بپرهيزيـد کـاين ره روشن است بـر اولــي الالـباب پـرهيز احسن است 73

يازدهم؛ تعظيم حرمات رحماني

يکي از بايستگي‌هاي طريق عرفاني، رعايت ادب و اخلاق و حفظ حرمت و حدود الهي است؛ در واقع سالک إلي الله، بايد هر آن‌چه را که از ناحية مقصود و محبوبش صادر شده، بزرگ شمارد و در تعظيم و تکريم آن بکوشد. اين مسأله در حج نمود بيشتري دارد و حج گزار در منازل و مناسکي گام مي‌گذارد که بايد بدان‌ها پايبند باشد و دستورات حق را مو به مو اجرا نمايد و محرمات و منهيات او را ترک کند.

در آيه 30 سورة حج ـ پس از بيان بعضي از مناسک و اعمال حج ـ مي‌فرمايد: ( ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُماتِ اللهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ... )؛ «اين است [مناسک حج]، کسي‌که احکام خدا را حرمت گذارد، نزد پروردگارش خير و خوبي يابد...» آن گاه در دو آية بعد مي‌فرمايد: ( ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَي الْقُلُوب‏ )؛ «اين است [سخن حق] و کسي‌که شعائر دين خدا را بزرگ شمارد، اين صفتِ دل‌هاي باتقواست. «ذَلِكَ» اشاره به دستورات حج است که فرمود: اين‌ها تعظيم شعائر الهي است؛ يعني سرسري نشماريد و کورکورانه به جا نياوريد... در خبر است حرمات الهي که هتک آن حرام است، سه قسم مي‌باشد:

ـ هتک حرمت الهي در بيت الله الحرام،

ـ هتک حرمت کتاب در تعطيل‌کردن آن و ترک عمل به آن،

ـ هتک حرمت کساني که واجب الاطاعه هستند؛ از رسول و امام.

آري، اخبار، بيانِ مصاديقِ اتم مي‌کند؛ تعظيم حرمات الهي، اطاعت از فرمان‌هاي اوست و ترک کلية معاصي و اطاعت واجب الاطاعه.

(فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ)، معني اين نيست که تعظيم هم خوب است و اين بهتر است، بلکه «خيريت» منحصر به تعظيم حرمات الهي است.74

اينت امر حج که شد ذکر از نسق

کرد هر تعظيم حرمت ‌ هاي حق

مر ورا نزد خدايش بهتر است

هم جزايش در نکويي اکبر است

از پليدي پس نماييد اجتناب

وان بود اصنام اندر انتساب

هم نماييد اجتناب از قول زور

بت پرستي اصل کذب است و فجور

دين حق گيريد و ميل آن سو کنيد

بر خدا از غير شرکي رو کنيد 75 آنهت

حجّ حقيقي، سلوک عرفاني براي فناي در حق و طواف باطني و دروني است که با يک سري آداب و شرايط همراه است. حج براي حفظ حرمت‌هاي الهي و نشانگر تعظيم دستورات اوست؛ يعني محافظت مي‌کند بر آن‌چه که خداوند در اوقات حج، حرام کرده است و حرمت‌هاي الهي را نمي‌شکند تا ملزم نشود با خون (قرباني) آن‌ها را جبران کند: « (ذلِكَ‏) لمن أراد السلوك لطريق الفناء و الحج الحقيقي و الطواف المعنوي (وَ) بالجملة ( مَنْ يُعَظِّمْ حُرُماتِ اللهِ ) و يحافظ علي حرمة ما قد حرمه الله في أوقات الحج و لم يهتك حرمتها ليجبرها بدم (فَهُوَ) اي الحفظ بلا هتك (خَيْرٌ لَهُ) مقبول (عِنْدَ رَبِّهِ) من هتكها و جبرها بدم‏...» 76

در واقع، حفظ حرمت‌هاي الهي و بزرگداشت آن‌ها، با تعظيم اوامر و دستورات اوست و بزرگداشت اوامر او با نافرماني نکردن است و اين در سفر روحاني و معنويِ حج، نمود و ظهور بيشتري دارد. بزرگداشت اوامر و نواهي حق، طلب رضاي اوست و اين مسأله، بدون در نظر گرفتن طريق و دستور خود او، مبارک و مؤثر نيست: «تعظيم الحرمات بتعظيم أمره و تعظيم أمره بترك مخالفته. و يقال من طلب الرضا بغير رضي اللّه، لم يبارك له فيما آثره من هواه علي رضي مولاه ... و يقال تعظيم حرماته بالغيرة علي ‌‌ إيمانه ».77

حجّ مقبول و حقيقي، حجّي است که سراسر آن طلب رضا و خشنودي الهي باشد؛ آن هم به صورتي که آن را بر هر امري مقدم بدارد و بر آن پافشاري کند. حج‌گزار عارف و بينادل، نبايد آني از اين وظيفة مقدس خود غفلت بورزد و با قصور و تقصير، هتک محرّمات الهي نمايد. بزرگداشت دستورات الهي؛ يعني حرمت نشکستن، پاکسازي نفس در سفر حج، قرباني‌کردن جان در راه محبوب و هرآن‌چه که در مناسک و اعمال اين عبادت بزرگ وجود دارد و آن عبارت است از: تخلية درون با فضايل اخلاقي، پرهيز از رذايل نفساني، قرارگرفتن در معرض انوار ربّاني، متصف ‌شدن به ويژگي‌هاي انساني و سير صعودي در مقام عرفاني. اين‌ها همه خير و نيکي براي انسان در محضر الهي و بارگاه قرب است.

در تفسير ابن عربي آمده است: « (ذلِكَ) أي: الأمر ذلك ( وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُماتِ اللهِ ) و هي ما لا يحلّ هتكه و تطهيره و القربان بالنفس و جميع ما ذكر من المناسك كالتّحلّي بالفضائل، و اجتناب الرذائل، و التعرّض للأنوار في التجليات، و الاتصاف بالصفات، و الترقّي في المقامات (فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ) في حضرة ربّه و مقعد قربه...» 78

( وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللهِ )(هم) نظير ( وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُماتِ اللهِ ) و تأکيد بر آن است.

«شعائر»، مانند « حُرُمات» مطلق هر چيزي است که داراي حرمت و احترام بوده و تعلّق به دين داشته باشد. شعائر نيز مانند «حُرُمات» در اين‌جا به ملاحظة مقام، تفسير به مناسک حج و مخصوصاً به «هدي» شده است. حقّ اين است که آن عمومش وارد شده است وليکن نظر و توجّه مناسک به هدي، به سبب قرينة مقام است. ( فَإِنَّها مِنْ تَقْوَي الْقُلُوب‏ )، خوشا بر حال او (تعظيم‌کنندة شعائر الهي) که اين صفتِ دل‌هاي با تقواست. [در واقع] کسي که شعائر را تعظيم مي‌کند، از متّقين مي‌شود؛ چه، آن شعائر، از تقواي قلوب است و بودن شعائر از تقواي قلوب ـ با اين که بيشتر آن‌ها از کثرت‌هايي است که دل را به غير خدا مشغول مي‌کند ـ بدان جهت است که قلب داراي دو وجه است: وجهي به سوي کثرات دارد و وجهي به سوي وحدت و با ملاحظه هر دو وجه است که از قلب، سلوک پديدار مي‌شود و جذب به وقوع مي‌پيوندد.79

دوازدهم؛ مقام تخليه نفس

حج، آکنده از رازها و حکمت‌هايي است که تن و جان انسان را در شعاع نور الهي قرار مي‌دهد و وجود آلوده و قلب در هم شکسته او را از ناراستي‌ها و کژي‌ها پاک مي‌سازد. حج، سير و سلوک عرفاني، براي تزکيه و پاکي نفس است و مي‌توان مراحل عرفان و سلوک را به روشني در آن مشاهده کرد؛ از جمله مراحل تزکيه (تخليه، تحليه و تجليه)؛ يعني پاکسازي باطن و روان از رذايل اخلاق.

از وظايف مشکل و سنگين سالکان الي الله، تطهير نفس و تصفية باطن از رذيله‌ها و پليدي‌ها و ناپاکي‌ها است. آنان بايد باطنشان را از آلودگي صفات ناراست پاک سازند تا قابل فيض‌هاي رحماني در حج باشند.

موانع تا نگرداني ز خود دور

درون خانة ‌ دل نايدت نور

موانع چون درين عالم چهار است

طهارت ‌ کردن از وي هم چهار است

نخستين، پاکي از احداث و انجاس

دوم، از معصيت وز شرّ وسواس ...

قرآن کريم مي‌فرمايد: ( ...وَ عَهِدْنا إِلي‏ إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُود ) ؛80 «امر کرديم به ابراهيم و اسماعيل که خانه را براي طواف‌کنندگان، معتکفان، راکعان و ساجدان پاکيزه سازيد.»

«بَيْتِي» که خداوند آن را با منتسب‌کردن به خودش شرافت بخشيد، در حقيقت «خانة قلب» است. خداوند دستور داد که آن را از ناپاکي توجّه به غير پاک سازند؛ زيرا آن‌جا نظرگاه حضرت اوست.

دل به دست آور که حجّ اکبر است

از هزاران کعبه يک دل بهتر است

کعبه بنياد خليل آزر است

دل نظرگاه جليل اکبر است

بايد به ناچار آن را صاف و زلال نمود تا انوار الهي و اسرار رحماني بر آن معتکف و آرامش و سکينه و وقار بر آن نازل شود. پس از وصول به اين مقام است که بنده، سجدة حقيقي و رکوع واقعي مي‌کند و با پروردگارش مأنوس شده، به راز و نياز مي‌پردازد؛ ( اعلم أنّ البيت الذي شرّفه الله بإضافته إلي نفسه و هو بيت القلب في الحقيقة... ).81

در آيه ديگر مي‌فرمايد: ( ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ).82

بسياري از مفسّران گفته‌‌اند: مراد از « ليَقْضُوا» حلق رأس و قصّ شارب و ظفر و امثال آن است که بر مُحرم حرام بود، ديگر حلال مي‌شود؛ مگر سه تا از محرّمات احرام ... بعضي گفته‌اند: رفع کثافات بدنيه است به غسل در روز عيد. بعضي گفته‌اند: رمي جمرات است در ايام تشريق ... و لکن مطلق است و شامل جميع کثافات مي‌شود؛ حتّي کثافات معنويه به توجه و انابه و اداي حقوق النّاس و حقوق الهيه و نحو اين‌ها... 83

در واقع آية شريفه اشاره است به اين‌که: بعد از قرباني‌کردن، نوبت به پالايش درون از آلودگي‌ها؛ يعني از چرک‌هاي احتمالي، زشتي‌هاي نفساني و نشانه‌هاي خودخواهي مي‌رسد و اين سرّ عظيم حج است: «بعد ذبح الهدايا و الضّحايا (ليَقْضُوا) و ليزيلوا ( تَفَثَهُمْ) و أوساخهم العارضة لهم من رين الإمكان و شين الهويات و مقتضيات الأنانيات وَ بعد تطهير أوساخ الإمكان و إكدار الهيولا و الأركان ( لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ ) التي قد نذروها في قطع بوادي تعيّناتهم... ».84

به نظر ابن عربي: ( ليَقْضُوا)(هم)به معناي زدودن آلودگي‌ها و ناراستي‌هاي دروني است؛ مثل کندن موي حرص و طمع، کوتاه‌کردن ناخن‌هاي خشم و کينه و دگرگوني‌هاي نفس متلوّن و ... (تَفَثَ) تزکية نفس و زدودن موانع و تحليه و زينت‌کردن درون است؛ جملگي از منافع عرفاني حج به شمار مي‌روند. «( لْيَقْضُوا) وسخ الفضول و فضلات ألواث الهيئات كقصّ شارب الحرص، و قلم أظفار الغضب و الحقد. و في الجملة: بقايا تلوينات النفس ... فقضاء التفث التزكية و إزالة الموانع و الإيفاء بالنذور و التحلية و تحصيل المعارف...». 85

در تفسير تستري نيز اشاره شده که: قلوب بندگان واقعي از شکّ و ترديد و قساوت پاک بوده و آراسته به نور ايمان و شناخت است. خداوند خود فرمان داده که بايد دل را از هرگونه زنگار و ميل به هر نوع هوس و غفلتي پاک کرد؛ همان‌گونه که کعبة مکرّم را بايد از آلودگي‌ها دور داشت؛ ( وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ ).86

در مقام تخليه است که گناهان و معاصي سالک فرو مي‌ريزد و نوبت به تحليه و آراستن نفس به مکارم اخلاقي و فضايل انساني مي‌رسد. اين برکت و خير عظيمي است که تنها و تنها در حج شامل انسان مي‌شود؛ زيرا در آن‌جاست که به يقين گناهان فرو مي‌ريزد و آمرزش الهي او را در بر مي‌گيرد.

قرآن مي‌فرمايد: ( لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ )؛ يعني به سوي تو مي‌آيند تا از منافع دنيايي و اخروي آن بهره‌مند شوند. اين بهره‌وري و منفعت فراوان، در ساير عبادات ديده نمي‌شود. نماز و روزه عبادت‌هايي هستند که فقط نفس انسان بدان‌ها مشغول مي‌شود و يا عبادت‌هاي ديگري که تنها جنبة مالي دارند. اما حج، مشتمل بر همة اين‌هاست. علاوه بر اين‌که در سفر حج، تحمّل بارهاي سنگين، راه‌هاي ناهموار، دوري از دوستان و جدا شدن از اسباب، هجرت از خانه و سرزمين و دوري از اهل و فرزند و... وجود دارد. به همين جهت آمده است‌که: حج، گناهان را زايل و پاک مي‌سازد؛ همان گونه که در احاديث آمده است: «مَنْ حَجَّ هَذَا الْبَيْتَ فَلَمْ يَرْفُثْ وَ لَمْ يَفْسُقْ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ» .87

در آيه ديگر مي‌فرمايد: ( الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ )88 در «کشف الاسرار» آمده است: «حاء»، اشارت است به حلم خداوند با رهيکان خود و «جيم» اشارت است به جرم بندگان و آلودگي ايشان. چنانستي که الله گفتي: «بندة من! اکنون که جرم کردي، باري دست در حبل حلم من زن و مغفرت خواه تا بيامرزم. هرکس آن کند که سزاي وي باشد، سزاي تو نابکاري [است] و سزاي من آمرزگاري. بندة من گو، زآن‌که عذر خواهي؛ عذر از تو و عفو از من. جرم از تو و ستر از من. ضعف از تو و برّ از من. بندة من! چندان که عذر بر زبان آري و هراسي در دل و قطره‌اي آب گرد ديده بگرداني، پس کار وا من گذار. در که گشادم، بار دادن با من. اکنون که به دعا فرمودم، نيوشيدن بر من. اکنون که به سؤال فرمودم، بخشيدن بر من. هرچه کردم، کردم، هرچه نکردم باقي بر من.89

در آية ديگر مي‌فرمايد: ( ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا الله‏ ).90 مجاهد روايت مي‌کند از پيامبرخدا(ص) که فرمود: «بار خدايا! حاجيان را بيامرز و آنان را گو حاجيان براي ايشان استغفار مي‌کنند.» علي بن عبدالعزيز گفت: سالي از سال‌ها من همراه ابوعبيدة القاسم بن سلام بودم، چون به موقف رسيدم، چاهي بود، از آن‌جا آب برآوردم و غسل کردم و نفقه‌اي که داشتم آن‌جا فراموش کردم. چون به مأزمين رسيدم، ابوعبيده گفت: برو قدري خرما و کره براي ما بخر. مرا ياد آمدکه نفقه آن‌جا فراموش کردم. بيامدم تا آن جايگاه که آن کيسه فراموش کرده بودم. همان جا نهاده بود، برگرفتم و در ميان بستم و از آن‌جا روي به قافله نهادم. در آن وادي نگاه کردم، همه وادي پر از قرده و خنازير (ميمون‌ها و خوک‌ها) بود. بترسيدم، از آن حال و بيامدم و پيش از صبح به قافله رسيدم و ايشان بر جاي خود بودند. مرا گفت: کجا بودي؟ قصّه به او گفتم و حديث قرده و خنازير بگفتم. تعجّب کرد، مرا گفت: داني که آن چه بود؟ گفتم: نه، گفت: آن گناه بني آدم است که آن‌جا رها کرده‌اند و بيامده‌‌اند. 91

سيزدهم؛ تفکر و ‌‌ انديشه انفسي

قرآن مي‌فرمايد: ( تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوي‏ وَ اتَّقُونِ يا أُولِي الأَلْباب‏ ).92 اين آيه مبني بر ترغيب زائران کعبه به تقوا و بيان آن است که در چنين موقعيت حسّاسي، مقتضي است اسرار حج را در نظر داشته و در فوايد آن تدبّر کنند و خاطراتي از آن در نفس خود به جاي گذارند که بسيار پرارزش است؛ زيرا هر عمل اختياري که از حرکات و سکنات پديد مي‌آيد، پس از تحقّق، بدون درنگ زايل مي‌شود و تنها اثر و خاطره آن است که در نفس ذخيره شده و به جاي مي‌ماند و از طرفي صدور هرکاري، در حقيقت ظهور ارادة انساني است. از اين رو پايه و ريشة دروني اعمال بشر بر دو مرحله از مقامات نفس استوار است: اوّل: اعتقاد، دوم: خُلق. 93

به همين مناسبت روح هر عمل نيک، به آن است که از مقام نفس ـ که صورت ثابت و پا برجاي آن اعتقاد است ـ سرچشمه گرفته باشد؛ اگرنه عمل خارجي، قطع نظر از استناد آن به مبدأ صدور، ارزش نخواهد داشت.93

و از جمله صفات پسنديده، پرهيزگاري و خويشتن داري است. بدين مناسبت آية کريمه در توصيه به تقوا، خردمندان را پند داده و دعوت به تدبّر و تعمّق نموده است.

« وَ اتَّقُونِ يا أُولِي الأَلْباب‏ »، هم خطاب به حج‌گزاران است (به طور خاص) و هم عموم مردم؛ يعني اي صاحبان فهم و عقل‌هاي سليم! تقواي الهي پيشه کنيد... خداي متعال به اندازة توانايي‌هاي عقلي آن‌ها و به مقداري که از نور هدايت دروني بهره‌مند شده‌‌اند، آنان را به پرهيزگاري مي‌خواند. پس نعمت بزرگي را به آن‌ها يادآوري مي‌فرمايد و آن حقيقت شناخت و معرفت و عمل خالص در پرتو علم و دانايي است؛ چنان‌که در تفسير تستري بدان اشاره شده است: «... إن اللّه تعالي أمرهم أن يتّقوه علي مقدار طاقات عقولهم بما خصهم به من نور الهداية بذاته، و القبول منه، و إفرادهم بالمعني الذي ركبه فيهم، و علمه بهم قبل خلقهم، فذكرهم تلك النعمة عليهم، و دعاهم بتلك النعمة التي سبقت لهم إلي الاعتراف بنعمة ثانية بعد الموهبة الأزلية، و هي حقيقة المعرفة، و قبول العلم بالعمل خالصاً له....». 94

چهاردهم؛ جلب فيض ‌ هاي رحماني

حج، «ضيافت الهي» است که در آن براي عارفان و سالکان سفره‌اي از فيض‌ها، برکات و عنايات گسترده شده و هر لحظه تجلّيات و خيراتي براي آنان در پيش است. اين امري روشن و ثابت است که در تفاسير نيز بدان پرداخته شده است.

در بارة آية ( فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ... ) آمده است: آوردن «إِذَا » که بر وقوع دلالت دارد، اشاره به اين است که افاضه از عرفات ـ که دلالت بر وقوع در آن مي‌کند ـ امري است محقّق و مسلّم که ناگزير بايد انجام شود. اين‌که به آن حکمي بشود، هيچ نيازي ندارد. اين معنا مناسب تأويل است؛ زيرا که سالک إلي الله و کسي‌که حجّ بيت حقيقي را ـ که قلب است ـ نيت کرده، به سبب حمل زاد و توشه و طلب فضل خدا، از تنگي و سختي بيرون مي‌آيد. آن‌گاه که به سبب امر خدا، روزي و فضل خدا را مي‌جويد، به دورترين مراتب نفس از قلب تنزّل مي‌يابد... آن‌گاه‌که به پايين‌ترين مراتب نفس افتاد، نمي‌تواند آن‌جا متوقّف شود؛ بلکه از آن‌جا دور مي‌شود. گويا کسي او را به راه خانة حقيقي مي‌داند؛ ولي او بدون اين‌که در راه بايستد و توقّف کند، به خانه نمي‌رسد. پس در مزدلفه مي‌ايستد، سپس در منا توقّف مي‌کند؛ بعد، از آن‌جا به مکّة قلب باز مي‌گردد. بنابراين، واقع شدن در عرفات و وقوف، لازمة طلب فضل است و بازگشت از عرفات، لازمة وقوع در آن است و همچنين است وقوف در مزدلفه و منا. 95

کسي‌که با توجّه به تقواي دروني، شعائر الهي (حج و مناسک آن را)، به درستي به جاي آورده و حقّ آن را ادا کرده است؛ در واقع با قلب و درون پاک آن را بزرگ دانسته و نيکو شمرده است. اين چنين قلب پرهيزگاري، نظر کننده به سوي حضرت حق، به کمک نور الهي در همة زمان‌ها و تمامي حالات است. کساني‌که در حج، شعائر الهي را تعظيم مي‌کنند و به خداوند متعال تقرّب مي‌جويند، منافع و برکات فراواني به دست مي‌آورند که قابل شمارش نيست؛ چنان‌که در تفسير «الفواتح الالهيه» آمده است: « ( وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللهِ ) ‏ المأمورة له في أداء الحج و يوقّر حق توقيرها و تعظيمها (فَإِنَّهَا) أي شأن تعظيمها و تحسينها عن من صدر إنّما هو صادر ناشئ ( مِنْ تَقْوَي الْقُلُوبِ ) الناظرة الي الله بنور الله في جميع أوقاتها و عموم حالاتها (لَكُمْ) أي في ملككم و تحت تصرّفكم أيها المؤمنون المعظمون شعائر اللّه الناسكون بمناسك الحج (فِيهَا) أي في الهدايا و الضحايا التي أنتم تتقربون بها إلي الله (مَنافِعُ) كثير...»96

اسرار و حکمت‌هاي عرفاني حج در تفاسير عرفاني قرآن بي‌شمار است؛ ولي اين نوشتار گنجايش بيش از اين مقدار را ندارد. اميد است که اين بحث را در پژوهش‌هاي مفصل‌تري ادامه دهيم و از زيبايي‌هاي خيره‌کنندة تفسيرهاي عرفاني قرآن بيشتر بهره ببريم.

پی ‌ نوشت ‌ ها:

1. رضایی، محمدعلی؛ «روش‌شناسی روایات تفسیری آیات مهدویت»، فصلنامة انتظار، ش 19، صص 13 و 33

2. معرفت، محمد هادی؛ تفسیر و مفسران، ج 2، ص 335

3. ر. ک. به: همان، صص 358 ـ 341

4. بحار الأنوار، ج 92، ص 20

5 . المیزان، ج 1، ص 7

6. تفسیر و مفسّران، ج 2، صص 368 و 369

7. پرواز در ملکوت، ج 2، صص 112 و 113

8 . برای مطالعه این ضوابط ر.ک. به: فصلنامة انتظار، ش 19، صص 41 و 42

9. تفسیر روشن، ج3، صص 44 و 45

10. تفسیر صافی، ص 71

11. آل عمران (3)، آیات 96 و 97

12. تفسیر مواهب علیه، ص 129

13. نجم : 11

14. البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج3، ص 528

15. تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادت، ج3 ، صص 336 ـ 334

16. البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج 1، ص 227

17. حج (26) : 26

18. بقره (3) : 125

19. تفسير مواهب عليه، ص 38

20. لطایف الاشارات، ج 1، ص 124

21. تفسیر کشف الاسرار و عدّة الابرار، ج 16، صص 370 و 371

22. تفسیر الفواتح الالهیه و المفاتح الغیبيه، ج 1، ص 70

23. تفسير ابن عربي، ج 1، ص 72

24. حج (22) : 34

25. تفسیر انوار درخشان، ج 11، صص 171 و 172

26. مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج 8 ، ص 356

27. همان، ص 357

28. تفسیر مواهب علیه، ص 35

29. تفسیر عاملی، ج 6 ، ص 230

30. تفسیر روح البیان، ج 6 ، ص 34

31. تفسیر الفواتح الالهیه و المفاتح الغیبيه، ج 1، ص 554

32. تفسیر لطایف الاشارات، ج 2، ص 544

33. تفسیر بیان السعادة، ج 10، ص 79

34. تفسیرالحقائق، ص 44

35. تفسیر عياشي، ج 2، ص 233

36. ر.ک. به: تفسیر صافی، ج 1، ص 174

37. تفسیر بیان السعاده، ج 2، ص 402

38. حج (22) : 29

39. تفسير بيان السعاده، ج10، ص 85

40. همان، ص 86

41. تفسیر روح البیان، ج 1، ص313

42. تفسیر عاملی، ج 1، ص 341

43. تفسير عاملي، ج 2، ص 329

44. بقره (2) : 197

45. مواهب علیه، ص 62

46. بقره (2) : 125

47. کشف الاسرار و عدّة الابرار، ج 1، ص 353

48. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج2، ص147

49. حج (22) : 37

50 . اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 9، ص 304

51 . تفسیر انوار درخشان، ج 11، ص 174

52 . نخجواني، نعمت الله بن محمود، تفسیر الفواتح الالهیه و المفاتح الغیبيه، ج 2، ص 555

53 . البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج 3، ص 536

54 . تفسیر روشن، ج 2، ص 153

55 . تفسیر بیان السعادة، ج 2، ص 255

56 . تفسیر صافی، ص 49

57 . تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار، ج 1، ص 368

58 . حج (22) : 28

59 . بقره (2) : 200

60 . تفسیر روشن، ج 3، صص 49 و 50

61 . البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج 1، ص 231

62 . تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج 1، ص 566

63 . آل عمران (3) : 97

64 . تفسیر تستری، ص 34

65 . بقره (2) : 197

66 . روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 112

67 . تفسیر جلاء الاذهان و جلاء الاحزان، ج 1، صص 243 و 244

68 . تفسیر انوار درخشان، ج 11، ص 164

69 . بقره (2) : 197

70. تفسیر ابن عربی، ج 1، ص 73

71. مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج 2، صص 248 و 249

72. تفسیر روح البیان، ج 1، ص 315

73. تفسیر صافی، ص 71

74. اطيب البیان فی تفسیر القرآن، ج 9، ص 296

75. تفسیر صافی، ص 485

76. الفواتح الالهیّه و المفاتح الغیبيّه، ج 1، ص 553

77. تفسیر لطایف الاشارات، ج 2، ص 541

78. تفسیر ابن عربی، ج 2، ص 58

79. تفسیر بیان السعادة، ج 2، صص 92 و 93

80 . بقره (2) : 125

81 . تفسیر روح البیان، ج 1، ص 229

82 . حج (22)، آیه 29

83 . اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 9، ص 553

84 . تفسیر الفواتح الالهیه و المفاتح الغیبیه، ج 1، ص 553

85 . تفسیر ابن عربی، ج 2، ص 57

86 . تفسیر تستری، ص 107

87 . البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج 3، ص 530

88 . بقره (22) : 197

89 . تفسیر کشف الاسرار و عدّة الابرار، ج 1، ص 532

90. بقره (2) : 199

91. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج 3. ص 129

92. بقره (2) : 197

93. تفسیر انوار درخشان، ج 2، ص 160

94. تفسیر تستری، ص 34

95. تفسیر بیان السعادة، ج 2، ص 409

96. الفواتح الالهیه و المفاتح الغیبیّه، ج 1، ص 554